

## فنون، صنایع و آموزش آنها در ایران باستان

ناصر تکمیل همایون

درآمد

از دیرباز که انسان در پهنه گیتی، در هر کجا و در هر زمان، زندگی جدید و ممتاز از حیوانیت را آغاز کرد؛ اندیشه درباره طبیعت و فضای حیاتی، همزمان با عملیهای ابتدائی و دخل و تصرف در محیط و عناصر موجود در آن، به گونه نخستین جلوه‌های عمومی «ناطقیت» و شعور و سازندگی (= فرهنگ) پدید آمد. تکامل این حالت از نظر آگاهی و شناسائی، هسته‌های آغازین «دانش» را به وجود آورد و به لحاظ کاربرد و مصرف موجب پیدایش «فن» و روشهایی شد که بی‌تردید تکنولوژی کنونی بر آن بنیاد یافته است، و اگر سابقه زیبایی‌شناسی، لذت دوستی، فطرت کمال پرستی و معنویت انسان در پیوند با شناخت طبیعت و تصرف در آن بازشناسی شود، بی‌تردید «هنر» نیز پدیده‌ای همزاد و همسان و طبیعی - انسان (= اجتماعی) نزد همه قومها و جماعت‌های بشری و ملتها بوده است.

بررسی پدیده‌های فرهنگی دانش، فن و صنعت (= هنر) و نحوه شکل‌گیری، و به



مرور جدائی و تحول و توسعه نسبی آنها موضوع اصلی این نوشتار است. نخست در بیان جریان شکلگیری و شناخت پدیدارهای فرهنگی، از سه اصل: جامعیت تاریخی، تفکیک اجتماعی و فراگرد هماهنگ سخن به میان می‌آید و به دنبال آن در بحث زمینه‌های اندیشه، دانش، روند آموزش و انتقال، از دانشها و زمینه تاریخی - فرهنگی جامعه - گفتار و نوشتار یا آموزش در جامعه (= زبان و زبانها) و تاریخ (= خط و خطها) تحلیل به عمل می‌آید و اسطوره خط آموزی در فرهنگ ایران و نوشتارهای بازمانده از عهد باستان و نیز منصب دبیری به گونه منزلتی فرهنگی - حکومتی مورد بررسی قرار می‌گیرد.

در شناخت پدیدارهای مادی فرهنگی، سکونتگاهها و شیوه معماری ایرانیان و انواع دست‌بافتها و دست‌ساختهای (= حرفه، فن و صنعت) آنان و نحوه تحول پدیدارهای یاد شده از دوران قبل از تاریخ تا پایان عصر ساسانیان بر پایه اسطوره‌ها و سندهای گوناگون و پژوهشها، بازشناسی و از چگونگی آموزشهای عمومی آنها در ادوار تاریخی سخن گفته می‌شود.

در پایان با بازبینی بررسی فراهم آمده، استنتاجهایی چند به گونه حاصل سخن ارائه می‌گردد و در آن فزون بر شناخت تطورات تاریخی، راه شناخت آینده فرهنگی ایران در دوره‌های بعد، در پیوند با گذشته جامعه هموار می‌شود.

### ۱- جریان شکل‌گیری و شناخت پدیدارهای فرهنگی

شناخت سه عنصر فرهنگی: دانش، فن و هنر، و اثرپذیری آنها از یکدیگر و مجموعه آن سه عنصر و متفرعات هر یک از آنها، از طبیعت و جامعه، موضوع بسیار با اهمیتی است که پژوهشهای زیادی درباره آن انجام یافته است و هنوز هم محققان تاریخ علم، تاریخ تکنولوژی و تاریخ هنر در پیدا کردن نتایج متقن و دستاوردهای عینی و اثباتی در این



باب کوششهای خود را ادامه می دهند.<sup>۱</sup>

چون جامعه‌های انسانی پس از شکل‌گیریهای آغازین دارای هویت فرهنگی شده‌اند، بی‌تردید در روند اجتماعی و تاریخی نشانه‌های پویایی خود را به یادگار نهاده‌اند. علوم و فنون و هنرهای گوناگون در پیوند با آرمانها، باورها، ارزشها و هنجارهای «مقبول» و «حقانیت یافته» اجتماعی، جای خود را در «کلیت»ها باز یافته‌اند و از طریق «نهاد آموزش و پرورش» نگهداری شده و باروری پیدا کرده‌اند و در حرکت‌های تاریخی به نسل‌های دیگر انتقال یافته‌اند.

چگونگی و ضرورت این امر فرهنگی در پیوند با سه اصل شناخته می‌شود که در گفتارهای زیر بدان پرداخته شده است.

گفتار یکم: اصل جامعیت تاریخی

عملکردهای فرهنگی، در حیطه نهادی، با جامعه تام La Société globale رابطه‌ای متقابل دارند و در پیوند با دیگر نهادها چون اقتصاد و حکومت، حرکت زمان ساخته (=تاریخ) و بر دوام خود را پیش می‌برند. پیر روسو در این باب گفته است:

«به نظر ما علم صرف‌نظر از نتایج فنی آن، یک امر اجتماعی است که همچون هنر، ادبیات، حقوق و مذهب از بیخ و بن با اوضاع اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و افکار و هدفهای دوران معینی ارتباط دارد و عمل آن در پیشرفت تمدن، مانند یک اثر لاحق و بی‌ارتباط با سایر نمونها نیست.»<sup>۲</sup>

فزون بر خصیصه اجتماعی بودن و در نتیجه تاریخی شدن علم یا فن و هنر، جنبه

۱. درباره Science و تعریف و اثرات آن افزون بر کتابهای دایرةالمعارف عمومی، ر.ک.به:

*Encyclopedia of Science and Technology*, Vol. 12, PP. 102-103, N.Y. Mc Graw Hill, 1977.

درباره تکنولوژی *Technology* و ارتباط آن با عینیت و جامعه، همان عنوان: Vol. 13, PP. 228-229. درباره هنر *Art* و اثرات علم بر آن، همان عنوان: Vol. 1, PP. 600-600 B. و نیز *Encyclopedia of World Art London, Italy, Mc Graw-Hill, 1968, PP. 763-814.*

۲. تاریخ علوم، ترجمه حسن صفاری، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۸ ش، ج ۱، ص ۱۷.



فراگیری و عامیت آن نیز، مورد توجه قرار گرفته است. جورج سارتن یکی دیگر از محققان تاریخ علم بیان کرده است:

«به عقیده من موضوع تاریخ علم، تحقیق در شروع و پیشرفت وقایع و عقاید علمی است و در این راه باید تمام تبادلات فکری و تأثیراتی که خود زائیده و پرورده سیر تکاملی تمدن هستند، در نظر گرفته شوند. در حقیقت این تاریخ، تاریخ تمدن بشر است که از دریچه چشم بالاتر و والاتری به آن نگریسته می‌شود. در این رشته هدف و موردعلاقه اصل تکامل علوم است، اما در ضمن تاریخ عمومی هم از نظر دور نمی‌شود.»<sup>۱</sup>

نکته دیگری که در این بررسیها به ذهن جویندگان خطور می‌کند، این است که هیچ علم و هنری مجرد و جدا از علوم و هنرهای دیگر، یعنی به دور از وحدت و کلیت، راه به جایی نبرده است، زیرا اگر تاریخ علم «مطالعه در توسعه و تکامل علم از زمان پیدایش آن» بیان گردد، به قول جورج سارتن «بررسی ترقی و تکامل هر رشته از علوم به طور جداگانه کافی نیست و باید ترقی همه علوم را یکجا و با هم مورد مطالعه قرار داد. بعلاوه، ممکن نیست علوم را به نحو رضایت بخشی از یکدیگر جدا کرد، آنها با هم پیش می‌روند و از راههای بیشمار با یکدیگر آمیخته می‌شوند.»<sup>۲</sup>

جورج سارتن با اعتقاد به ترکیب دانشها در جوامع گوناگون، در همین باب می‌افزاید: «برای آنکه ترکیبی کلی میسر شود گاهی مناسب، بلکه ضروری است که مقاله یا رساله خاصی درباره رشته بخصوصی نوشته شود، مثلاً مطالعه در سوابق علم یک محل ملازمه دارد با تنظیم تاریخچه سیر علوم در آن محل، یا کسی که در رشته‌ای از علوم تبحر و تخصص یافته است، به ریشه و بنیان آن رشته علاقه بیشتری دارد و به تنظیم ترجمه احوال یکی از پیروان علم که کارهایش بیشتر طرف رجوع و مورد استفاده او بوده

۱. جورج سارتن، سرگذشت علم، ترجمه احمد بیرشک، تهران، ابن سینا، ۱۳۲۳ ش، ص ۳۵.  
۲. همان، ص ۲۸.



است، رغبت زیادتری نشان می‌دهد. اما این گونه تحقیق و تتبع کامل نخواهد بود و دارای معنی و مفهوم خاصی نخواهد شد مگر وقتی که به تاریخ علوم آن عصر پیوسته شود. این نکته را هم باید گفت که تمام رسالات و کتب مربوط به رشته‌های خاص به یک اندازه سودمند نیستند؛ و در بین آنها آثاری چندان نامناسب و بی‌معنی می‌توان یافت که موجب گمراهی خواننده و تأخیر در پیشرفت کارهای آینده است.<sup>۱</sup>

اما علوم، فنون، هنرها و هر نوع ابتکار انسانی، چون امواجی بر دوام در میان جامعه‌ها و سرزمینهای گوناگون در حرکت و تلاطم هستند. در این مورد نیز جورج سارتن چنین اظهار نظر کرده است:

«مکرر اتفاق افتاده است که رشته‌ای از علوم مورد توجه قرار نگرفته و رشته‌های دیگر به سوی تعالی گرائیده‌اند، یا اینکه فرهنگ و تربیت علمی از کشوری به کشور دیگر رخت کشیده است. اما تاریخ‌نویس در این پیش‌آمد سرگشته و گمراه نمی‌شود و گمان نمی‌برد که شمع نبوغ بشری بناگاه مرده یا بار دیگر افروخته شده است. او از نظر ترکیبی مشعل فروزانی را می‌بیند که از یک رشته علمی به رشته دیگر و از قومی به قوم دیگر کشیده و منتقل می‌شود. او بهتر از هر کس دیگر پیوستگی علوم را در فضا (= جغرافیا) و زمان (= تاریخ) درک می‌کند و بهتر می‌تواند ارزش ترقی‌فرزند آدم را دریابد.»<sup>۲</sup>

گفتار دوم: اصل تفکیک اجتماعی

علم انسان از آغاز در دو مسیر نظری - معرفتی و عملی - کاربردی حرکت کرده است. باورها و برداشتهای اسطوره‌ای بیشتر عناصر نظری و معنوی آن شناخت را به وجود آورده‌اند و ساختن ابزارها و استفاده از آنها جهت تسلط بر طبیعت و بهره‌مندی از آن، بخش عملی و مادی معرفت نخستین انسان به‌شمار رفته است. این دو بخش به‌گونه تفکر و کار بر یکدیگر اثر نهاده و همسان و هماهنگ در حرکت تاریخ، تحول و تکامل یافته‌اند. باستان‌شناسی پیش از تاریخ نه تنها یافته‌هایی درباره انسانهای متعلق



به دهها هزار سال پیش را نشان داده است، بلکه برخی از پژوهشگران ابزار و آلاتی از ساخته‌های اولیه را نیز بازساخته‌اند که آشکار گردانیده است از همان آغاز در برابر تجاوز، فشار، تشنگی، گرسنگی، انواع بیماریها و جز آن، انسان چاره‌اندیش، ابزار و آلاتی برای زندگی و تداوم آن ساخته است. به قول گوردون چایلد:

«اگر بخواهیم از اطلاق دانش به «مهارت فنی» یا «فوت و فن» کار صنعتگران متبحر خودداری کنیم، همان اندازه غیر عادلانه و متکبرانانه عمل کرده‌ایم که بگوئیم نمی‌توان به موارد استفاده از ریاضیات «نظری» و فیزیک «نظری» که موجب پیدایش رادار و سلاح‌های هسته‌ای شده‌اند، عنوان علم را داد»<sup>۱</sup>

«مهارت فنی» در آغاز زندگی به گونه‌ی تغییر محیط، شرایط و تسلط نسبی بر آن مطمح نظر بوده است و زمانی که انسان به زندگی کشاورزی دست یافت، بتحقیق، مهارتها با هماهنگیهای بیشتری افزایش پیدا کردند.

پاره‌ای از دانشمندان آغاز عصر علمی بشر را کمابیش با پیدایش خط همزمان دانسته‌اند. بر این پایه می‌توان عصر فنون را قدمت بیشتری داد، زیرا انسان، هزاره‌ها پیش از عصر علمی، حرکت‌های ابتکاری خود را در خانه‌سازی، زراعت، اهلی کردن جانوران، حمل و نقل، تهیه پوشاک، استفاده از فلزات، ساختن ظروف سفالین و جز آن شروع کرده بود. این مرحله، پگاه تمدن انسان می‌تواند باشد. به گفته ژاکوب برونوفسکی:

«دستیابی به چنین حدی از قابلیت سازگاری و چیرگی بر طبیعت ممکن نیست مگر با بهره‌گیری از ویژگیهای یک تمدن بسیار پیچیده و پیشرفته»<sup>۲</sup>

این تمدن در روند تاریخی بر پایه «گسترش و پیشرفت فزاینده علم» پدیده‌های فنی جدیدتری را عرضه می‌دارد و به گونه‌ای، «تکنولوژی» بعد از علم قرار می‌گیرد. در این

۱. گوردون چایلد، جامعه و دانش، ترجمه محمد تقی فرامرزی، تهران، انتشارات سهروردی، ۱۳۶۴، ص ۱۱

۲. برونوفسکی، «مروری بر نقش تکنولوژی در مسیر تکاملی تسلط انسان بر طبیعت»، ترجمه حبیب ناظری، مجله دانشمند، سال بیست و هفتم، ش ۲۹، تهران، دی ۱۳۶۸، ص ۸۱



مورد نیز جورج سارتن بیان کرده است:

«پیشرفت علم پیوسته صنایع جدید به وجود می آورد یا صنایع قدیم را احیا می کند و زندگی نو به آنها می بخشد، و نتیجه آنکه تاریخ علم همیشه با تاریخ صنعت آمیخته است و نمی توان آنها را از هم جدا کرد.»<sup>۱</sup>

اصل تفکیک در علم و فن یا هنر و انواع آن امکان ناپذیر است، اما هریک از آنها بخشی از خلاقیت‌های انسان را نشان می دهند، انسانی که اندیشه و کار و علم و عمل را در هم ادغام کرده است. از این رو، ادعای باستان‌شناسان دایر بر اینکه «می توان از کاربردهای علم توسط انسانهایی که پیش از پیدایش خط می زیسته اند به وجود آن پی برد»، همچنانکه چایلد می گوید «به نوبه خود تأییدی است بر خصلت عملی دانش».

گفتار سوم. اصل فراگرد هم آهنگ

اگر در گذشته های دور، فن و هنر بر علم، شناخت و تحلیل پیشی داشت، در یک زمان این دو با همدیگر همگام شدند و در زمانهای متأخر و عصر حاضر به قول شادروان علی اسدی: «تکنولوژی به عنوان مهمترین عامل دگرگونی جهان بر دانش استوار است و دانش خود از نحوه برخورد منطقی و تجربی با پدیده های جهان حاصل می شود. اگر روح علمی در جامعه ای شکل نگیرد، علم رشد نمی کند و اگر علم و دانش شکوفا نشود و گسترش نیابد، محصول آن هم که تکنولوژی، انسان برای تغییر جهان براساس نیازهای خود و بازسازی پدیده های بر اساس خواست خود، ابزاری نخواهد داشت و در نتیجه توسعه و پیشرفتی هم تحقق نخواهد یافت.»<sup>۲</sup>

به طور مسلم تقدم علم در عصر تکنولوژی و صنعت، روشتر به نظر می رسد، اما هسته های این امر تاریخی را در عصر باستان، خاصه از دوران فیثاغورس، ارسطو و

۱. سرگذشت علم، ص ۳۹.

۲. «فرهنگ و تکنولوژی»، مجله دانشمند، همان شماره، ص ۴۳.



اقلیدس بدین سو نیز باید جستجو کرد.<sup>۱</sup> آنان که در این باب پژوهشهای عینی انجام داده‌اند، در اصل جامعیت بر این باورند:

- «معمولاً پیشرفت هر یک از رشته‌های علم، نتیجهٔ پیشرفت سایر رشته‌های علمی است.»<sup>۲</sup>

- «گرایش علوم بر این است که با هم پیش بروند یا با هم بایستند.»<sup>۳</sup>

- «پیشرفت علم نه‌همین گردآوری معارف، بلکه سازمان دادن و وحدت بخشیدن به آن را ایجاب می‌کند. و این شامل اختراع مستمر ترکیبات تازه و هماهنگ ساختن معلومات موجود و همچنین معلومات حاصله از ترکیبات تازه‌ای است که روش تماس یافتن با مجهول را به‌ما عرضه می‌کند؛ اساساً علم یک نظام است.»<sup>۴</sup>

در اثرپذیری از زمان و فضای حیاتی - فرهنگی انسان، نظر بر این است: «در هر زمان، علوم متأثر از عاملهای کلی خارجی، مثلاً اوضاع و احوال فلسفی، سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و دینی همان زمان است، به‌همین دلیل حتی حالتها و آهنگهای پیشرفت علوم در هر دوره به یکدیگر شباهت دارند و شایسته است پا به پای هم بررسی شوند.»<sup>۵</sup>

همین دانشمندان نسبت به تفکیک و ممیزات علم و فن اضافه می‌کنند:

«تمایزی که در اینجا بیشتر مورد نظر است تمایز علوم و هنرها یا فنون است. این تمایز را

۱. در کلیه کتابهای «تاریخ علوم» که باره‌ای از آنها به فارسی برگردانده شده و در تهیهٔ این گفتار نیز مورد استفاده قرار گرفته است و همچنین کتابهای «تاریخ فلسفه» خاصه در رابطه با یونان و دوران کلاسیک، از این مقولات سخن به میان آمده است.

۲. هلنری هال، ویلیام، تاریخ و فلسفه علم، ترجمهٔ عبدالحسین آذرنگ، تهران، سروش، ۱۳۶۳ ش، ص ۵۴.

۳. همانجا.

۴. سارتن جورج، مقدمه بر تاریخ علم، ترجمهٔ غلامحسین صدری افشار، تهران، وزارت علوم و آموزش عالی، ۱۳۵۳ ش، ص ۵۴.

۵. هلنری هال، ویلیام، ص ۱۸.





اغلب به کار می‌بندند و بی‌فایده هم نیست، اما مشخص کردن آن کاری دشوار است.<sup>۱</sup>  
در هماهنگی و همسوئی علم و فن، ویلیام هلتری هال اضافه می‌کند:  
«هیچ کوششی نیست که سراسر علم یا یکسره هنر باشد. دانشمند تا آنجا که برای رسیدن  
به هدف کشف و شناخت، ابزارهای متناسب و شیوه‌های ظریف ابداع می‌کند، هنرمند  
است و هنرمند تا آنجا که برای رسیدن به هدف آفرینش هنری خود در پی معرفت یافتن  
به جهان برمی‌آید، دانشمند است. تنها چیزی که در این باره می‌توان گفت این است که  
کدام فعالیت بیشتر علمی یا هنری است.»<sup>۲</sup>

بی‌تردید پاره‌ای از علوم و پژوهشهای مربوط به آن، فراهم آورنده دستاوردهای  
علمی نیستند. از این‌رو به زبان اهل منطق، بر روی هم دانش در پی «چرایی»  
پدیده‌هاست، و فن و صنعت در روند تکوینی آن پدیده‌ها «چگونگی» را جستجو  
می‌کند. اما پیدایش و کاربرد بسیاری از دست‌ساخته‌های انسان (چون افزارها، ماشینهای  
دستی یا آبی و بادی، ابزارهای نقشه‌کشی و اندازه‌گیریهای گوناگون، شناخت بسیاری از  
گیاهان و معجزه‌های درمانی آنها، آشنایی با رنگها و شیوه ساختن آنها، آگاهی بر  
چگونگی سنگها و فلزات، دریافت فضاها و ابعاد (مناظر و مریا) و صداها، گوناگون و  
جز آن در شکل گرفتن انواع دانشها و هنرها؛ چون مکانیک، جغرافیا، پزشکی، شیمی،  
زمین‌شناسی و مجسمه‌سازی، صنعت، فیزیک، نقاشی و موسیقی کارساز بوده‌اند و  
به تحقیق پیشرفت علوم در تدارک تولیدهای فنی و صنعتی و تکامل بخشیدن به آنها  
نقش اساسی داشته است. به‌دیگر سخن چنانکه ویلیام هلتری هال می‌گوید:

«علوم محض و عملی چنان به یکدیگر نزدیک و وابسته‌اند که باید آنها را همراه هم  
بررسی کرد. علوم عملی بر بنیاد دانش استوار می‌شوند که از راه علوم محض فراچنگ  
می‌آید، و علوم محض به نوبه خود با ابزارهای فنی علوم عملی به پیش می‌روند.»<sup>۳</sup>

۲. همان، ص ۱۹.

۱. همان، ص ۱۹.

۳. همان، ص ۲۰.



ادغام و یگانگیهای آغازین، تفکیک و جدائیها و نیز حرکت هماهنگ علم، فن و هنر، همه گاه در تاریخ بروشنی مشهود نیست و از لحاظ زمانی هم، حد و مرز دقیق برای آن متصور نمی‌شود، خاصه در دوره‌های باستانی که مفاهیم یاد شده هنوز، تعاریف و رسمهای کنونی را نیافته‌اند. به همین دلیل پژوهشگران تاریخی شیوه کارائی و چگونگی تحول عناصر علمی و فنی و هنری را در جامعه می‌بایست یاد آور شوند و آنجا که نکته خاصی در تمایز پدیدارهای فرهنگی آشکار گردید، بر آن عنایت بیشتری معمول دارند.

## ۲- زمینه‌های اندیشه، دانش و روند آموزش و انتقال

در جامعه‌های شکل یافته در «ایران زمین» از دوره‌های پیش از تاریخ، نشانهای فراوان از توجه انسان به مسائل گفته شده باقی مانده است. بر پایه داده‌های زبان‌شناختی (عصرها و عهدهای پیش از تاریخ)، ساکنان این سرزمین با داشتن قدرت صوت و ارتباط، اندیشه، کار و تولید (= عناصر گوناگون فرهنگی - اجتماعی) در فراگرد زیست طبیعی - اجتماعی، توانسته‌اند بتدریج در طبیعت دگرگونی پدید آورند و قدرت خود را در انواع سازندگیها برای دفاع و سهولت زندگی و رفاه بیشتر به نمایش گذارند. در طبیعت و آثار آن نظاره کنند و مقدمات اندیشه و بوم‌شناسی آغازین و خویش‌یابی را فراهم آورند. با همگنان خود پیوند یابند، گذشته‌ها را در پیوند با گمانها و شنیده‌ها به مرحله افسانه‌گرایی و واقعیت‌انگاری آن (= اسطوره) برسانند و سرانجام در روند تعارض «جماعتها» و «جامعه‌ها» با گرایش به اصل تفاخر (= حماسه)، که به تحقیق روایی داشته است، و نیز شکل‌گیریهای جدید اجتماعی - جغرافیائی هویت مبتنی بر آرمان خود را دریابند و با «زبان» و «رفتار» به نیروهای نوین جامعه (= فرزندان) فرادهند؛ و با فرارسیدن دوره شکوفای تاریخ، عناصر پابرجای مادی و غیرمادی فرهنگی خود را در انواع نگاره‌ها و نگارشها و آموزشها (= نظری و عملی) به‌نسبهای بعد منتقل نمایند. روشتر اینکه، «با ابزارهای پیشرفته‌تر، انسان تمدنهای اولیه توانست کشاورزی‌اش را بهبود



بخشد و ساختمانهایی بزرگ بنا کند. پس از ابداع الفبا، انسان توانست اندیشه‌ها و اعمال خود را ضبط کند. تجارت شکلی دیگر به خود گرفت و سفر و دریانوردی گسترده‌تر شد، و سرانجام چرخ اختراع شد. چرخ که بزرگترین اختراع انسان بود، نقشی اساسی در تکنیکهای جدید حمل و نقل و بعدها در صنعت به عهده گرفت.<sup>۱</sup>

بدین اعتبار، زمینه‌های علمی جامعه و تکلم به گونه‌ای آموزش و کتابت به عنوان حافظ دستاوردها و انتقال‌دهنده اندیشه‌ها و آرمانها به نسلهای آینده، باید پیش از «ساختن» که دستاوردی فنی است، مورد عنایت قرار گیرد.

گفتار یکم: دانشها و زمینه تاریخی - فرهنگی جامعه

از هزاره سوم که نخستین جوانه‌های دانش بر درخت ریشه‌دار «فرهنگ ایران زمین» روئیدن گرفت، هماهنگ با جوامع همجوار، همچون سومر و بابل، در برخوردهای فرهنگی سراسر منطقه، با فراهم آمدن زمینه‌های علمی، پاره‌ای از دانشها چون شناخت ارقام، مقدمات هندسه، نجوم و ستاره‌شناسی و جز آن توسعه پیدا کردند و همزمان بر پیکره آن، فنون و هنرها رویش یافتند.

در عصر هخامنشی، ارتباطهای فرهنگی بیشتری پدید آمد و امنیت نسبی موجود، شرایط اعتلای علمی را فراهمتر ساخت و نشانه‌ها و آثار دانش، فن و هنر بیشتر چشمگیر شد. هرچه زمان گذشت، پدیده‌های فرهنگی یاد شده تکامل و دگرگونیهای بیشتری یافتند. به گونه‌ای که ایران مرکز تبادلات علمی جهان و جذب دانشمندان آن روزگار شد. پروفیسور فیلوزا Filloza دانشمند فرانسوی بدرستی بیان کرده است:

«لااقل می‌توانیم بگوئیم که ایران عهد هخامنشی در تاریخ علوم از این بابت که در برابر دانش یونانی، علوم تمام مشرق زمین را جمع‌آوری کرده، سهم بسیار مهمی در

۱. «مروری بر نقش تکنولوژی در سیر تکاملی تسلط انسان بر طبیعت»، مجله دانشمند، همان شماره، ص

پیشرفت علوم آن زمان داشته است.»<sup>۱</sup>

در حوزه تفکر و اندیشه درباره جهان و آغاز و انجام انسان، به‌زیان مذهب و به‌گونه‌ای در قالب فلسفه، اندیشه‌گری کرده‌اند و براساسی ایران زمین:

«از قدیمترین ازمنه، یکی از سرزمینهای اصلی طلوع و تجلی حکمت یا خرد بوده است. در ایام بسیار قدیم اقوام ایرانی و هندی را دینی مشترک بود که با عرفان و حکمت آمیختگی داشت و آثارش در کتب و داهای (یابیده‌های) هند و اروپائی با اصلاح جدیدی که در آن شده بود، در کتاب اوستا ظهور کرد با نکاتی و خصایصی شاخص، از قبیل آمیختگی دو نیروی نور و ظلمت یا اهورامزدا و اهریمن، و توجه خاص به جهان فرشتگی و تأیید جنبه انتزاعی فرشتگان و اعتقاد به استیلای یک نیروی اجتناب‌ناپذیر اخلاقی که بر سراسر جهان حکمفرماست، و حتی ماورای این حیات خاکی در روز رستاخیز اعمال انسان را ارزشیابی می‌کند. همه این اصول و بسیاری از افکار مهم دیگر از خصایص خرد باستانی ایران است که بدون شک در برخی جنبه‌های تفکر فلسفی یونانی، یهودی و مسیحی نیز نفوذ داشته است.»<sup>۲</sup>

در دوره هخامنشیان در روند توسعه علوم و همکاریهای جهانی، نام دانشمندان ممتازی که از خارج به ایران زمین آمده‌اند در پاره‌ای اسناد به شرح زیر آمده است:

- هیپوناکس Hipunak؛ شاعر.

- هکاته Hécate؛ اهل میله Milet؛ تاریخنگار و جغرافیدان.

۱. علی سامی، تمدن هخامنشی، شیراز، چاپخانه فولادوند، ۱۳۴۱، ج ۱، ص ۲۷۸.

۲. سید حسین نصر، «فلسفه در اعصار تاریخ ایران» گوشه‌ای از سیمای تاریخ تحول علوم در ایران (مجموعه مقالات تحقیقی) تهران: وزارت علوم و آموزش عالی، ص ۱۰، و استاد سید حسین نصر کتب دینی «ودا» را «هند و اروپایی» دانسته است. حال آنکه، در پاره‌ای منابع از آن میان دایرة المعارف امریکانا چنین آمده است:

The general designation of the ancient sacred literature of india. The word is from the Sanskrit root *Vid* "known" and signifies primarily "knowledge" or "Science". It then came to be applied to the entire Hindu literature as the "Science", *Americana*, Vol.



- هراکلیت Heraklit؛ فیلسوف.

- کتزیاس کتیدوسی Ctesias of Cnidos؛ پزشک و مؤلف کتابی در باب تاریخ و جغرافیای ایران و هند (در عهد داریوش دوم و اردشیر دوم).

- اسکیلاکس Scylax؛ سیاح و جغرافیدان (در عهد داریوش یکم، در سال ۵۱۹ ق. م، به فرمان او از مصب رود سند حرکت کرد و خود را به ساحل مصر و دریای سرخ رساند).

- دموکدس Democedes؛ پزشک (عهد داریوش یکم).

- ستاسپه Staspes؛ دریانورد و جغرافیدان (خواهرزاده داریوش یکم که در عهد خشایارشا تا جبل الطارق کشتی رانده است).

- نبوریمائی Nebu-rimanni (= Naburianos)؛ منجم کلدانی.

- کیدینو Cidinnu (= Cidenas)؛ منجم.

- ارتاخایس پسر ارتایوس Artachaias-Artaios؛ سیاح و جغرافیدان (در زمان خشایارشا در سالهای ۴۶۵-۴۸۵ ق. م ترعه‌ای در شبه جزیره اتوس Athos حفر کرد که هرودت شرح آن را می‌دهد).<sup>۱</sup>

- بوبارس پسر مگابازوس Bubares-Megabazos؛ همکار ارتاخایس ایرانی.

با حمله اسکندر و حاکمیت سلوکیها، در حرکت علمی جامعه، اندک وقفه‌ای حاصل گردید، اما با جوشهای فرهنگی و به قدرت رسیدن اشکانیان انقطاع چشمگیری به وجود نیامد و پس از پایان یافتن «دوره ملوک الطوایف»، ساسانیان توانستند با عصر هخامنشی پیوندهای بارور فرهنگی برقرار نمایند. التقاط اندیشه‌های ایرانی و یونانی (و شاید هندی و بابلی) نهضت بزرگی را در جهان فرهنگی آن روزگار به وجود آورد،

۱. بسیاری از این اطلاعات را می‌توان از کتابهای تاریخ علوم به دست آورد، از آن میان: جورج سارتن، تاریخ علم، ترجمه آرام، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۷، ص ۳۱۱ و ۳۴۶ و ۳۴۸ و جاهای دیگر.

روشنتر اینکه:

«با ظهور مهرپرستی، نه به معنای قدیمی آن، بلکه به صورت مذهبی مشخص و متشکل از عوامل ایرانی، یونانی و بابلی در قرن سوم قبل از میلاد، جنبه‌های فلسفی دین تقویت شد و مخصوصاً به جهانشناسی توجهی خاص شد، خیلی بیش از آنچه در اوستا دیده می‌شود. دلیل این توجه شاید بیش از هر چیز به علت اهمیت فراوان احکام نجوم با ریشه‌های بابلی آن در مهرپرستی است و حتی از طریق همین آئین بود که برای بار اول عقیده به احکام نجوم در امپراتوری روم گسترش یافت. مانویت نیز پس از مهرپرستی به صورت اعتراض جدید علیه آئین زردشتی سرعت گسترش یافت و بیش از هزار سال آثاری عمیق در سرزمینی پهناور، از جنوب فرانسه تا غرب چین، از خود به جا گذاشت که با یک جهانشناسی و علم تکوین و علم النفس عرفانی توأم بود.»<sup>۱</sup>

میان دو سلسله بزرگ هخامنشی و ساسانی به پاره‌ای از علوم و فنون خدشه وارد شد، ولی از آن میان، علم پزشکی با پزشکیان چون: آزونکس Azonax با لقب معجزه‌گر؛ فرایتس Phraites، صاحب تألیفاتی در پزشکی و چند تن دیگر نامبردار شدند. در عصر ساسانیان، تحول دیگری در جامعه پدید آمد و فرهنگ و سیاست در پیوند با دیانت صبغه جدیدتری یافتند که به سبب شکوفایی دانشها و هنرها در این دوره، باید بدان توجه کرد.

الف. «آئین زردشتی در دوران ساسانی جنبه فلسفی بیشتری یافت؛ نه تنها مطالب قدیمتر دینی با بسط بیشتر فلسفی بیان شد، بلکه چند اثر مهم به زبان پهلوی، مانند بندش و جنگند گماینیک و یچار و مینوی خرد و دینکرت تألیف شد که در دامن اصول معروف آئین زردشتی و فرشته‌شناسی آن به تدوین یک فلسفه کلی درباره جهان و مخصوصاً یک جهانشناسی مبتنی بر تعالیم مزدائی پرداخت.»

ب. «علاوه بر حکمتی که در دامن متون دینی پرورش یافت و توأم با تعالیم مزدائی



در بارهٔ خداوند و انسان و جهان بود؛ ترجمه‌هایی نیز از کتب معتبر یونانی، مانند بخشی از منطق ارسطو و بعضی از آثار نو افلاطونی و هرمسی، به زبان پهلوی و آثاری از زبان سانسکریت، که در رأس آن پانچاتانترا، کليلة و دمنه قرار دارد، انجام گرفت که بدون شک اهمیت فراوانی در پیدایش نهضت علمی دوران اخیر ساسانی و نیز ترویج تفکر فلسفی در آن زمان داشت.<sup>۱</sup>

عصر ساسانیان بویژه دورهٔ خسرو انوشیروان از لحاظ علمی و فلسفی و گسترش فرهنگی بسیار ممتاز بوده است.<sup>۲</sup> مراکز تعلیماتی، کتابخانه‌ها، بیمارستانها و رصدخانه‌ها بیش از همهٔ زمانها فزونی یافتند و دانشها، فنون و هنرها در همهٔ زمینه‌ها کیفیت والائی پیدا کردند. برخوردارهای فکری و فلسفی میان اندیشمندان ایرانی و فیلسوفان غربی (یونانی، سریانی) در آن زمان، فضای تفکر و ابتکار را گسترده‌تر ساخته بود و به گونه‌ای، ایرانیان تصرفاتی در فلسفه کردند که آثار آن در دورهٔ پایگیری دیانت اسلام در ایران زمین مشهود است.<sup>۳</sup>

گفتار دوم: نوشتار و آموزش در جامعه و تاریخ

الف. زبان (و زبانها) - با ورود آریائیها به سرزمین پهناور ایران و التقاط جماعتها و قومیت‌های گوناگون در یکدیگر، زبانها و گویشهای مردم نیز در مناطق مختلف در معرض

۱. نویسندهٔ مقاله اضافه کرده است: «عجیب آنکه بعضی از آثار ریاضی و کیمیایی که در این زمان به پهلوی ترجمه شده بود، بعداً از راه عربی به زبانهای اروپایی، مانند لاتینی برگردانیده شد و به نام زردشت شهرت پیدا کرد. چنانکه در قرون وسطای غربی، زردشت به صورت یکی از استادان کیمیا و احکام نجوم جلوه کرده.» همان کتاب، ص ۱۱-۱۲.

۲. مرحوم عباس اقبال آشتیانی بر پایهٔ تحقیقات خود فزون بر حمایت انوشیروان از فلسفه و فلاسفه (هفت فیلسوف) آورده است که وی آثار یونانیان را (همزمان با نوشته‌های ایرانیان چون کارنامهٔ اردشیر بابکان) خوانده و کتابهای افلاطون چون فایدو *Phaedo* (یا فیدون *Phaidon* و گورگیاس *Gorgias* و تیمایوس *Timaenus* و پارمینیدوس *Parmenides* را به زبان پهلوی مطالعه کرده است. عباس اقبال، مجموعه مقالات، ص ۱۳۵.

۳. حکمای خسروانین یا پهلویین (متفکران ایران قدیم) در همین زمره هستند و شیخ شهاب الدین سهروردی از بزرگترین حکیمان قرن ششم هجری قمری، خود را از پیروان آن حوزهٔ فلسفی دانسته است. برای آگاهی ر.ک. به: جلال الدین همایی، تاریخ ادبیات ایران، تهران، فروغی، ص ۱۹۳ ...



تغییر و تحول قرار گرفت. بی تردید در آن کشور بزرگ، با در نظر گرفتن کمبود تأثیر و تأثیرات زمانی (به نسبت روزگار جدید)، گویشها، لهجه‌ها و زبانهای گوناگونی وجود داشته و هر ایالت و ولایت (استان، شهرستان) بدان سخن می‌گفته است، اما در مکانیسمهای متنوع تکلم در جامعه، اکثر آنها از میان رفته، یا در گویشها و زبانهای دیگر ادغام شده و از خود بس اندک علامت و نشان باقی گذاشته‌اند. از آن میان، از زبان سکاها می‌توان نام برد که واژه‌هایی چند از آن زبان در کتاب تاریخ هروودت به یادگار مانده است.

به هر حال، زبانهای موجود در ایران به نام زبانهای ایرانی (= آریائی) به گونه شعبه‌ای از زبانهای هند و ایرانی، که این گروه زبانی خود بخشی از زبانهای هند و اروپائی است، سراسر منطقه بزرگ «ایران زمین» را فرا گرفته بود. جغرافیای گویش آن در شرق تا مرزهای مغولستان و بخش شرقی پامیر و سند، در غرب تا کرانه‌های دریای سیاه و مدیترانه، در شمال تا آن سوی کوههای قفقاز و بخش علیای آسیای مرکزی، و در جنوب تا کرانه‌های برالمرب در خلیج فارس دامن کشیده بود، و با تشکیل سلسله هخامنشی، که وحدت اجتماعی و فرهنگی در جامعه اندک‌اندک تحقق می‌یافت، زبانهای گوناگون (سکایی، سغدی، خوارزمی، مادی و جز آن) نیز به سمت ادغام و وحدت سوق داده می‌شدند و جامعه در فراگرد تاریخی به سمت یک زبانه شدن میل می‌کرد.

دو زبان در عصر هخامنشی (= زبانهای ایرانی کهن، حکومتی و دینی) چشمگیر بوده است: زبان سنگ نبشته‌ها (متون نقش رستم و تخت جمشید و بیستون و جز آن) و انواع الواح طلائی و نقره‌ای که به گونه زبان دولت و حکومت (= زبان فرس قدیم)، و زبان نوشتارهای مقدس که به گونه زبان دینی (= زبان اوستایی) شناخته شده‌اند و هردو آنها دارای یک ریشه اجتماعی و تاریخی بوده و پژوهشگران را به چگونگی تکلم و نگارش در آن روزگار آگاه ساخته‌اند. ناگفته نماند که زبان سهل و آسان آرامی به گونه زبان





بین‌المللی (در کل منطقه آسیای غربی) و زبان عیلامی با وسعتی نه‌چندان جهانگیر، در آن روزگار آغازین رواج نسبی داشته‌اند. در دوره یورشهای مقدونیان و برقراری حکومت سلوکی، در شهرهای بزرگ و نزد جماعت‌های مرفه و وابسته به حکومت (= اشراف و نجبا و شاهزادگان و گاه شاهان) زبان یونانی آثاری از خود باقی گذاشت، اما در کلیت زبانی جامعه، تغییری به وجود نیامد. پس از نابودی آنان، در نظام اشکانیان بتدریج زبان پهلوی اشکانی که بیشتر متعلق به ساکنان مناطق مرکزی و شمالی ایران بود، رواج پیدا کرد و در دوره ساسانیان زبان پهلوی جنوبی یا پهلوی ساسانی رونق یافت که هردو در زمره زبانهای ایرانی میانه قرار دارند.

در این روزگار زبانهای مادی، سغدی، خوارزمی، سکائی، پارتی و جز آن که اثری بس اندک از آنها در اختیار زبان‌شناسان باستانی باقی است کمابیش به حیات خود ادامه می‌دادند، اما مکالمات عمومی و نوشتارها به زبان پهلوی بود. همین زبان است که تا چند قرن پس از اسلام در جامعه، روائی داشته و زبان فارسی کنونی از بطن آن برخاسته است.<sup>۱</sup>

ب. خط (و خطها) - یکی از اختراعات بشر که جامعه‌های انسانی را وارد عرصه «تاریخ» ساخته و تمدن را پایه‌گذاری کرده، خط و نگارش است. ساکنان «ایران زمین» پیش از ورود آریائیها با خط آشنائی داشته‌اند. لوحه‌های خشتی و مهرهای استوانه‌ای متعلق به «عهد لوحه‌های عیلامی مقدم» در طبقه چهارم تپه سیالک یافته شده و متعلق به هزاره

۱. در نقش زبان پهلوی ساسانی برتولد اشپولر می‌نویسد: «انقراض دولت اشکانیان و استقرار فرمانروایی ساسانیان به تحول مهمی در عمق ایرانیت، حتی در قسمت زبان منجر گردید و این تحول توانست هم‌دست با تجدید حیات دین زردشت در برابر مسیحیت و مانویت ایستادگی نماید. ولی این تحول هیچگاه نتوانست و نخواست که از میراث زمان گذشته در مورد زبان و فرهنگ چشم پوشی کند، همان طوری که دولت‌های گذشته نیز از آن چشم پوشی نکردند.» تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی، ترجمه جواد فلاطوری، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۹، ج ۱، ص ۲؛ همچنین احسان یارشاطر «زبانها و لهجه‌های ایرانی» لغت نامه دهخدا، دانشگاه تهران، ۱۳۳۸ش، مقدمه، ص ۹-۱۹، و نیز ا. بنونیست. E. Benveniste، تمدن ایران، ترجمه عیسی بهنام، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۶ ش، ص

سوم پیش از میلاد است، که این امر اجتماعی - فرهنگی را محقق می نماید.<sup>۱</sup>



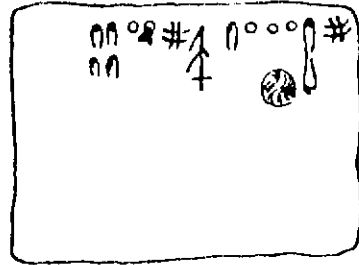
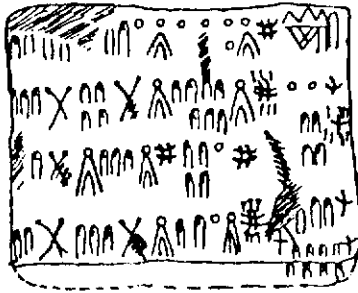
تاریخ شماره مسلسل ۱۹

فنون و صنایع

۱. گیرشمن، ایران از آغاز تا اسلام، ترجمه محمد معین، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۹، ص ۳۶.



(شکل اول) کیرشمن، نمایی از آن نگارش هارا در کتاب خود آورده است.



سیلک: لوحهٔ عیلامی مقدم

اما با شناخت احوال پارسها و مادها آشکار می‌شود که آریائیه‌ها با خط و تمدن نوشتاری آشنائی نداشته‌اند و پس از جایگزینی در ایران، اندک اندک از همسایگان خود؛ آشوریان و عیلامیان با این پدیدهٔ درخشان تمدن آشنائی یافته‌اند و زمانی که فرمانروایی به هخامنشیان رسید، جامعهٔ ایرانی به تحقیق با خط خاصی که به نام «میخی» Cuneiforme شهرت یافته، مکنونات و خواستهای خود را تحریر کرده است.<sup>۱</sup>

این خط در آغاز توسط سومریها در دورهٔ پایانی هزارهٔ چهارم پیش از میلاد پدید آمد و تازمانی که به ایران رسید (پس از فراگیری بابلیها، آشوریها و عیلامیها) تحولاتی فراوان یافت، و به صورت الفبائی و حرفی شدن اعراب (در چهل و دو حرف) تعلیم داده

۱. دو لوحهٔ زرین از آریامنا Aryiamana و آرشاما Arshama متعلق به قرنهای ۷ و ۶ ق.م و چند کتیبهٔ دیگر در پاسارگاد به نام کوروش، پژوهشگران را با این خط آشنا کرد. اولین بار انگلیت کمفرت Engelbert Camphert آلمانی در آغاز قرن هیجدهم میلادی با این خط آشنائی یافت و اروپائیان آن را سه گوش یا Cuneiforme نامیدند، و عربها خط «مساری» خواندند و به فارسی «میخی» ترجمه شده است. برای آگاهی ر.ک. به: علی سامی، «تاریخ پیدایش خط در ایران، میخی پارس»، تمدن هخامنشی، ص ۸۵-۹۰.

می شد که به تشخیص خط شناسان جهان یکی از زیباترین خطهای تمدن انسانی است. از این خط به علت اینکه بر روی فلزها و سنگها و خشتهای بزرگ و کوچک («آجر» پخته و خام) جلای بیشتر می یافت اغلب، فرمانروایان و درباریان استفاده می کردند و مردم برای نوشتن بر روی پاپیروس یا پوست جانوران خط دیگری را به کار می بردند (= پوست نوشته ها) که به آن «آرامی» گفته اند و خطهای پهلوی اشکانی و ساسانی از آن پدید آمده اند. کوتاه سخن، خط ایرانیان در عهد باستان بر دو نوع بود: یک نوع به نام خط میخی که در کتیبه ها و ستونهای دخمه ها و کاخها به کار می رفت. این خط را ایرانیان از آشوریان و بابلیان گرفته بودند و پس از ساده کردن و به صورت الفبائی درآوردن، در نوشتارهای خود به کار می بردند.<sup>۱</sup> نوع دوم که جنبه عمومیتر داشت، شاید همان خطی باشد که در دوره های متأخر، یعنی عصر اشکانیان و ساسانیان، دیران را به فراگرفتن آن ترغیب می کردند. به هر حال به خط پهلوی اشکانی (= پارتی) متون قابل توجهی باقی نمانده است. متنی مانوی پیدا شده در ترکستان چین (= تورفان) به خط پهلوی پارتی و بایگانی همین سلسله در خرابه های نسا (پایتخت اشکانیان) به قدر کفایت پژوهشگران را با این خط آشنا کرده است. در این خط، مطالب به شکل آرامی (= اندیشه نگاری یا هزوارش) به نگارش درمی آمد و به ایرانی خوانده می شد و با اینکه منظومه «نخل و بز» و «یادگار زریران» مأخوذ از عصر اشکانیان، اما به انشای زبان ساسانیان موجود است.<sup>۲</sup> لیکن تحلیل دقیقی را فراهم نمی آورد.

۱. برای آگاهی بیشتر از انواع کتیبه ها و لوحه های گوناگون طلا و نقره، ر.ک. به: تمدن هخامنشی، ج ۱.  
 ۲. م.م. دباکونف، اشکانیان، ترجمه کریم کشاورز، تهران، پیام، ۱۳۵۱، فصل دهم.



(شکل دوم)، آ. لوحه طلای آریارمن

«کیه از روی لوحه طلای آریارمن جد بزرگ داریوش کبیر که در سال ۱۲۹۹ شمس برابر ۱۹۲۰ میلادی در همدان پیدا شد و اینک متعلق به موزه برلن می باشد. اندازه لوحه در حدود ۸ در ۱۲ سانتیمتر و تعداد سطور روی اصل لوحه ده سطر میخی پارسی است. چون عکس خود لوحه به دست نیامد، کیه مطالب روی آن تهیه گردید.»<sup>۱</sup>

۱. تمدن هخامنشی، ص ۱۱۵.

فنون  
تاریخ  
شماره مسلسل ۱۹



(شکل سوم). II- لوحه طلای آرشام

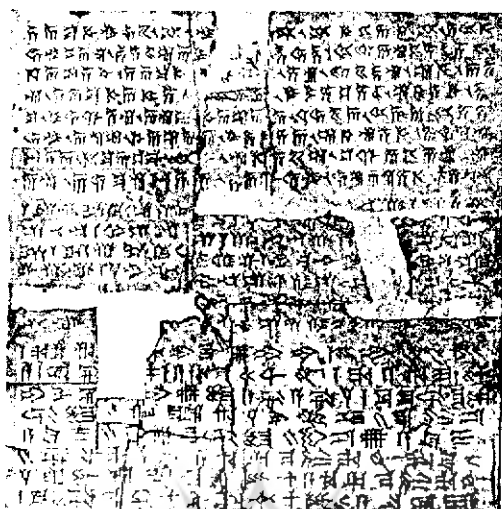
«لوحه آرشام، جد داریوش کبیر، که به همراه اشیای نفیس دیگری در سال ۱۲۹۹ شمسی در همدان پیدا شده و اکنون متعلق به موزه شخصی آقای مارسل ویدال است. اندازه لوحه ۸ در ۱۳ سانتیمتر و ۱۴ سطر خط میخی به روی آن نوشته شده است.»<sup>۱</sup>

۱. همان کتاب، ص ۱۱۷.



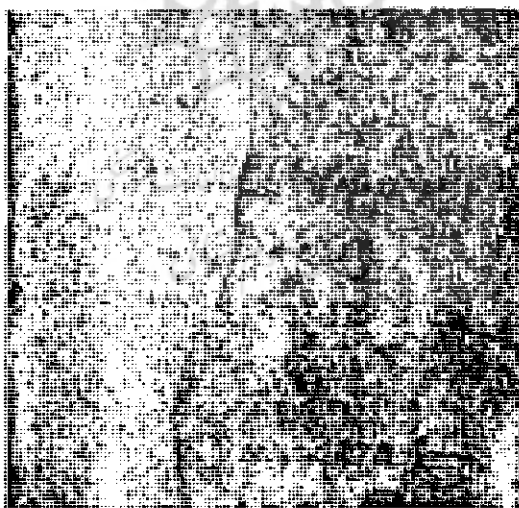
(شکل چهارم)، III\_ لوحه نقره داریوش اول

«لوحه نقره به نام داریوش اول به سه زبان، پیدا شده در همدان - موزه ایران باستان»<sup>۱</sup>



(شکل پنجم)، IV- لوحه طلای داریوش اول

«لوح زر به نام داریوش کبیر، پیدا شده در همدان»<sup>۱</sup>



(شکل ششم)، V- لوحه خشایارشا

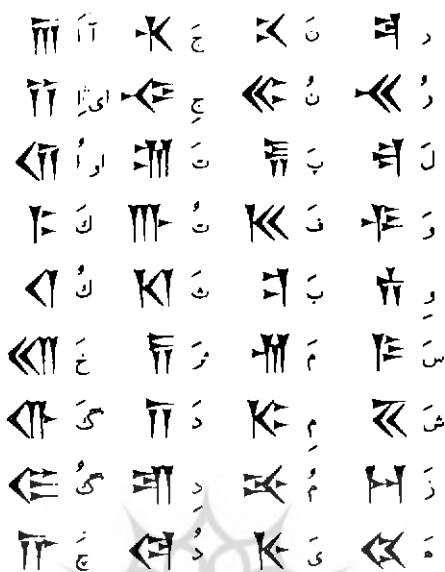
«لوحه سنگی خشایارشا معروف به کتیبه دیوان قسمتی ازین لوحه در سال ۱۳۶۱ و قسمت دیگر در سال

۱۳۳۶ در تخت جمشید پیدا شد- موزه ایران باستان»<sup>۲</sup>

۲. همان کتاب، ص ۲۰۶.

۱. همان کتاب، ص ۱۲۰.





(شکل هفتم)، VI - خط میخی پارسی<sup>۱</sup>

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸
۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶
۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴
۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱	۳۲
۳۳	۳۴	۳۵	۳۶	۳۷	۳۸	۳۹	۴۰
۴۱	۴۲	۴۳	۴۴	۴۵	۴۶	۴۷	۴۸
۴۹	۵۰	۵۱	۵۲	۵۳	۵۴	۵۵	۵۶
۵۷	۵۸	۵۹	۶۰	۶۱	۶۲	۶۳	۶۴
۶۵	۶۶	۶۷	۶۸	۶۹	۷۰	۷۱	۷۲
۷۳	۷۴	۷۵	۷۶	۷۷	۷۸	۷۹	۸۰

الفبای جدول فوق

(شکل هشتم)، VII - الفبای سسی و شش حرفی مادی (قرن هفتم ق.م)<sup>۲</sup>





۱  
 ۲  
 ۳  
 ۴  
 ۵  
 ۶  
 ۷  
 ۸  
 ۹  
 ۱۰  
 ۱۱  
 ۱۲  
 ۱۳  
 ۱۴  
 ۱۵

(شکل یازدهم)، X - نمونه‌ای از خط پهلوی ساسانی (برخی از بندمش)<sup>۱</sup>

ج. اسطوره خط آموزی - درباره آموزش خط همان طور که نزد همه اقوام کهن داستان‌هایی پدید آمده، نزد ایرانیان نیز حکایتی در این باب موجود است. در تاریخهای قدیمی و همچنین در پازند، پیدایش خط را به تهمورث دیوبند که از پادشاهان پیشدادی

۱. همان کتاب ص ۳۴، برای آگاهی از خطهای ایرانی «خط ایران پیش از اسلام و سأل پیدایش مزوراش» مقدمه بر قاموس، ص ۱۱-۱۷.

فنون  
تاریخ  
شماره مسلسل ۱۹



ایران بوده، نسبت داده‌اند. این سردار ایرانی چون کشور دیوان (= سرزمین ساکنان پیشین) را تسخیر کرد، دیوان اسیر شده از وی امان خواستند و بدو گفتند اگر ما را آزادسازی، ما به تو و یارانت انواع خط را خواهیم آموخت. تهمورث زنهار داد و دیوان به آموزش پرداختند و از آن زمان ایرانیان با انواع خط و کتابت (متعلق به اقوام و ملت‌های منطقه) آشنا شدند.

فردوسی این داستان را در شاهنامه بدین سان به نظم کشیده است:

کشیدندشان خسته و بسته خوار	بجان خواستند آگهی زینهار
که ما را مکش تا یکی نوهنر	بیاموزی از ما، کت آید بئر
کی نامور دادشان زینهار	بدان تا نهانی کنند آشکار
چو آزادشان شد سر از بند اوی	بجستند ناچار پیوند اوی
نبشتن به خسرو بنیاموختند	دلش را بدانش برافروختند
نبشتن یکی نه که نزدیک سی	چه رومی چه تازی و چه پارسی
چه هندی و چینی و چه پهلوی	نگاریدن آن کجا بشنوی <sup>۱</sup>

د. انواع نوشتارهای بازمانده - بی تردید در عصر باستان کتابها و رساله‌های فراوانی به نگارش درآمده بود که در یورشها و جنگهای درون مرزی (= اقوام داخلی ایران زمین) و برون مرزی (= جنگهای یونان و ایران، روم و ایران، یا حمله‌های هیاطله و اقوام شمالی) از میان رفته است. همچنین پاره‌ای پژوهشگران آگاهی داده‌اند که ساسانیان نوشتار، اسناد، مآخذ و یادداشتهای دیوانی اشکانیان را به دلایل سیاسی نابود کرده‌اند.

ایرانیان در «نوشتن» هیچ‌گاه کوتاهی نشان نداده‌اند و این امر، چنان شهرت داشته که در مقدمه کتاب ادب‌الکبیر ابن مقفع آمده است:

«گذشتگان به سبب شدت اهتمام به ثبت و ضبط تجارب خود، اگر کسی در جایی بود

تاریخ شاهنامه ۱۹

فنون

۱. شاهنامه فردوسی (متن انتقادی) زیر نظر ا. برتلس، مسکو، آکادمی علوم شوروی، انستیتیوی ملل آسیا، ۱۹۶۶م، ج ۱، ص ۳۸ (نگارنده بیشتر اشعار فردوسی را از همین متن برگزیده است).



که بر مطلبی از علم یا سخنی نیک و صواب راه می‌یافت، و وسیله‌ای برای ثبت و ضبط آن نداشت، آن را بر سینه صخره‌ها می‌نگاشت تا مبادا مرگ او را دریابد و آن نکته‌ها از آیندگان پوشیده ماند.<sup>۱</sup>

همچنین در نوشته‌های جاحظ، مؤلف قرن سوم هجری آمده است:  
 «ایرانیان به سبب اهتمام و عنایتی که به این گونه مضامین مشترک داشته‌اند، موعظه‌ها و پندهای عام‌المنفعه را هم مانند تاریخ حوادث بزرگ و اموری که نشانه سرفرازی و افتخاراتشان بوده، علاوه بر کتب، بر صخره‌های عظیم نیز می‌نگاشته یا در بناهای بزرگ به یادگار می‌گذاشته‌اند.»<sup>۲</sup>

رودکی سمرقندی، شاعر بلندمرتبه قرن سوم نیز در منظومه کلبله و دمنه خود به این امر اشاره کرده و چنین سروده است:

مردمان بخرد اندر هر زمان      راه دانش را به هر گونه زبان  
 گگرد کردند و گرامی داشتند      یا به سنگ اندر همی بنگاشتند  
 از نوشته‌های بازمانده از عصر ساسانی، فهرستهای زیاد و گوناگون تهیه شده است. نگارنده با استفاده از پژوهشهای معتبر پهلوی‌شناسان، از جمله آثار وست West که مورد توجه همه پهلوی‌شناسان و مورخان متخصص عهد باستان است، جدول زیر را فراهم آورده است و خوانندگان برای آگاهی بیشتر به پژوهشهای انجام یافته در این باب، می‌توانند به آن رجوع نمایند.<sup>۳</sup>

۱. به نقل از: محمد محمدی، ادب و اخلاق در ایران پیش از اسلام، تهران، وزارت فرهنگ و هنر، ۱۳۵۲، ص ۱۷.  
 ۲. همانجا.  
 ۳. ادوارد براون، تاریخ ادبی ایران، ترجمه علی پاشا صالح، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۶ش، ص ۱۵۸-۱۶۷.

نوع کتاب و رساله	عدد کتاب و رساله	عدد واژه‌ها
ترجمه متون اوستا	۲۷	۱۴۱۰۰۰
نوشتارهای مذهبی	۵۵	۴۴۶۰۰۰
نوشتارهای غیرمذهبی	۱۱	۴۱۰۰۰
جمع	۹۳	۶۲۸۰۰۰

هـ دبیری - واژه «دبیر» یا «دبیره» (= دبیبی) به معنای خط و نگارش در فرس قدیم وجود داشته و در سنگ نبشته‌های هخامنشی نیز آمده است. این واژه گویا ریشه در زبان سومری (= دوب به معنای لوحه و خط) داشته و به زبان آکدی رسیده و با نفوذ یافتن در زبان آرامی به صورت «دف» (= لوحه) وارد زبان عربی شده است. در زبان پهلوی، دبیبیر یا دبیبور در همان معانی به کار رفته است.

در دوره ساسانیان نویسا بودن در پیوند مستقیم با حکومت و اقتصاد نقش پیدا کرده، و «دبیری» یکی از اهداف بنیادی به شمار رفته است. در این عصر، دبیر به معنای منشی شاه یا امیران و حاکمان از مشاغل عمده بزرگزادگان کشور شده است. دبیر خواننده همه نامه‌ها در محضر شاه و صاحبان قدرت است:

بدیدند نقشی بر آن تیز تیر  
 دبیر نویسنده همه نامه‌ها و فرمانها بوده است:

یکی نامه فرمود پس تا دبیر  
 دبیر دارای خطی خوش و نیز دانایی و هوشمندی است:

نکوخط و داننده بساید دبیر  
 دبیر نوعی مشاور و امین اسرار به شمار رفته است:

دبیر پسندیده را پیش خواند  
 در اندر ز نامه‌های کهن آمده است:

«دبیری آن گونه (است) که خوب نویسی، تند نویسی، باریک دانشی، کامکار انگشت و فرزانه سخن باشد.»<sup>۱</sup>

۱. «اندرز خسرو قبادیان»، ترجمه ماهیار نوابی، مجله دانشکده ادبیات، تبریز، بهار ۱۳۳۹، سال دوازدهم، ش ۱، ص ۱۴۲-۱۴۴.



بزرگمهر حکیم در انجمن موبدان به زبان فردوسی در این باب چنین گفته است:

دبیری بیاموز فرزندی را  
دبیری رساند جوان را به تخت  
دبیری است از پیشه‌ها ارجمند  
چو با آلت و رای باشد دبیر  
خردمند باید که باشد دبیر  
هشیدار و سازنده پادشا  
شکیبا و سازنده پادشا  
چو با این هنرها شود نزد شاه

بدین سان معلوم می‌شود که این گروه اجتماعی تا چه اندازه دارای منزلت اجتماعی و سیاسی بوده است. تاریخ اجتماعی آن روزگار نشان داده است که هرکسی از هر گروه و طایفه در مرتبتی نبوده است که بتواند به مقام دبیری رسد، و با اینکه نظام جامعه به صورت «کاست» Caste نبود، شکستن دیوار منزلتها و عبور از آن نیز بسیار مشکل بود. داستان «کفشگر ایرانی و انوشیروان» که فردوسی آن را به نظم کشیده و بتواتر در آثار محققان ما آمده است، نشاندهنده همین واقعیت اجتماعی است.<sup>۱</sup> به تحقیق در نظامهای همسان، فرزندان خاندانهای معتبر و مرفه زمانی که از دانش آگاه می‌شدند به خدمت نظام حکومتی و درگاه شاهان درمی‌آمدند و به عبارت دیگر جذب قدرت

۱. اشاره به داستان وام خواهی انوشیروان و پیشکشی از سوی کفشگر مشروط بر اینکه فرزندش در زمره دبیران درآید، بدین شرح از زبان کفشگر:

یکی پوردارم رسیده به جای  
اگر شاه باشد بدین دستگیر  
اما شاه نمی‌پذیرد و پس از بیان دلایلی مبتنی بر خاستگاه خاندانی و حکومتی، خطاب به بزرگمهر می‌افزاید:

چو بازارگان بچه گردد دبیر  
چو فرزند ما برنشیند به تخت  
هنر یابد از مرد موزه فروش  
به دست خردمند مرد نژاد  
به ما بر، پی مرگ نفرین کند  
هم اکنون شتر بازگردان زراه  
هنرمند و با دانش و یادگیر  
دبیری بسببش سپروزبخت  
سپارد بدو چشم بینا و گوش  
نماند جز از حسرت و سردباد  
چو آئین این روزگاران بود  
درم خواه، از موزه دوزان مخواه



می‌شدند - داستانی که همانندهای بسیار در تاریخ جوامع بشری دارد. تمام دیران یا پاره‌ای از آنان بر زبانهای خارجی تسلط داشتند، به گونه‌ای که می‌توانستند نامه‌های سلاطین به آن زبانها را بخوانند و به دستور شاه جوابهای مناسب تهیه کنند. در این باب نیز فردوسی آورده است:

به‌ایران زبانها بیاموختند      روانها به‌دانش بیفروختند  
 هرآنکس که از دانش آگاه بود      زگویندگان بر در شاه بود  
 مجموعه دیران را سروری بود به‌نام دیربَد که در مقام منشی الممالک یا رئیس دیوان رسائل عصرهای اسلامی، و نظارت بر دبیرخانه و بایگانی سلطنتی و کتابخانه شاهی برعهده او بوده است.

### ۳- پدیدارهای مادی فرهنگ و آموزش آنها

هنگامی که از هنر یا صنعت در زمانهای کهن سخن به‌میان می‌آید، مقصود پدیدار شدن آثاری است که با «دست انسان» ساخته شده است. دانشمندان تعریفهایی در این باب ارائه داده‌اند که هر یک به گونه‌ای، معنای یاد شده را روشن می‌سازد:

- «به کار بردن مهارت و سلیقه در جلوه زبانی و جمال به‌واسطه تقلید یا ابتکار».

- «بیان‌کننده عقاید بشر درباره زبانی».

- «نگاهداننده زیباییهای دریافت شده توسط ضمیر آدمی»<sup>۱</sup>

بدینسان هنر، از هر نوع آن، در دو مرحله تحقق یافته است:

- پیدا شدن تصورها و احساسها در اندیشه و خیال هنرمند.

- بروز آن تصورها و احساسها در عالم خارج (با دستکاری در طبیعت و اشیا).

۱. برای آگاهی بیشتر ر.ک. به: آرتور کریستن سن، تاریخ صنایع ایران، ترجمه عبدالله فریار، تهران، بروخیم، ۱۳۱۷ ش / ۱۹۳۸ م، فصل اول.





بی تردید در بیان و تجلی هنر، سبکها، سلیقه‌ها، ویژگیهای قومی و ملی و جغرافیایی، مواد و مصالح پذیرای هنر و جز آن حضور بر دوام دارند و بدون آنها نمی‌توان بدرستی از یک مجموعه هنری سخن به میان آورد. تعیین حد و رسم مجموعه‌ها نیز بدور از اشکال نمی‌تواند باشد، با این حال گاه در ارتباط با هدفهای پژوهشی، تقسیم‌بندیهای خاصی به وجود می‌آید که بر پایه تساهل و عنایت بر خواسته‌های پژوهشگر می‌تواند مورد پذیرش قرار گیرد.

#### گفتار یکم: سکونتگاهها و نحوه معماری

با پایان یافتن دوران کوچ‌نشینی ساکنان ایران زمین (دوره دخالت نداشتن در امر خانه‌سازی) و پیدایش نخستین نشانه‌های سکونتگاه در عصر نوسنگی Néolitique (دوره دخالت انسان در بخشی از امر خانه‌سازی)، خانه‌سازیهای گروهی در میان جماعت‌های گوناگون منطقه پای گرفته است (دوره تجهیز انسان به ساختن خانه کامل). در این مسیر اندک‌اندک تک خانه‌ها (با کاربرد خشت در هزاره ششم ق.م) ایجاد شده است و ساختن دهکده‌ها (با کاربرد آجر در هزاره چهارم ق.م) رونق یافته و سه مرحله تمدن خانه‌سازی به شرح زیر پدید آمده است:

- ۱- ساختن خانه فاقد استحکام لازم و زیبایی.
- ۲- ساختن خانه مستحکم و سودمند برای زندگی.
- ۳- ساختن خانه مستحکم و سودمند زیبا.

اگر دوره یکم و دوم بر پایه غریزه زیست و پیشه تحلیل شود، بی تردید در دوره سوم، آموزش پیش آمده و انسان به دانش معماری وقوف یافته است.

در تاریخ ایران باستان هر سه مرحله دیده شده است و این امر جنبه سراسری داشته و همه ایران زمین را دربر گرفته و حفاریهای باستان‌شناسی نیز این واقعیت را نشان داده است. همچنین نظر به گسترش و پهنای ایران زمین، پاره‌ای از منطقه‌ها ویژگیهایی یافته‌اند و اندیشه‌ها و باورهای دینی در نحوه ساخت و سبک ساختمانها اثر گذاشته‌اند،



از آن میان است بناهای بلند بر روی تپه‌ها (= زیگورات) که به گونه‌ای زمین را با آسمان که تقدس اهورائی داشته، پیوند داده است.

در درون مجامع سکونتی، خانه‌ها، کوچه‌ها، گذرها، بازارها، و خیابانها بر پایه تکالیف متحول اجتماعی نقش یافته‌اند. از جهت زیست طبیعی یا راه آبها، فاضلابها (با تنبوشه‌های سفالین) و زیرزمینها و به لحاظ زیبایی با انواع گچبریها و پدید آمدن در و پنجره‌ها، شیشه کاریها و جز آن هریک به گونه‌ای در تکامل خانه‌سازی دخالت داشته‌اند. زیگورات چغازنبیل بناهای شوش، زاغه قزوین، تپه سیالک و دهها بنای باستانی کشف شده در ایران زمین که بر روی آنها بررسی دقیق به عمل آمده، در جمع، خط تحول یافته خانه‌سازی ایرانیان را به خوبی نشان داده است.<sup>۱</sup>

پس از التقاط ایرانیان (مهاجران) با ساکنان کهن ایران زمین (بومیان)، خانه‌سازیها، دهکده‌سازیها و به مرور شهرسازیهای ایرانی با برخورداری از مواد و مصالح و ابزار و وسایل موجود در منطقه و با ایجاد عبادتگاههای بزرگ و بناهای حکومتی، بیش از گذشته در مسیر تحول قرار گرفته است. به طوری که در آغاز تأسیس حکومتهای فراگیر ایرانی (= مادها) و پس از آن در عصر هخامنشیان توسعه و رشد معماری ایران در تنوع از یک سو، و وحدت از سوی دیگر، چشمگیرتر از زمانهای گذشته گردیده است.

استعمال سنگ (اعم از عنصر زیربنائی یا زینتی) به معماری ایران به طور خاص شکوهمندی فراوان داد و هنر و استقامت بناهای آن روزگار را بر منزلت کم نظیری نشانده و به گونه‌ای که پاسارگاد و تخت جمشید، با در نظر گرفتن جلوه‌های درونی هر یک از آنها و تزئینات، مجسمه‌ها، نقاشیها، رنگها و نیز مصالح به کار رفته (سنگها، کاشیها یا آجرهای لعاب‌دار، چوبهای سقف) و همچنین معابد، آرامگاهها و جز آن، همه در

۱. برای آگاهی بیشتر ر. کد. به: ناصر تکمیل همایون، بررسی سکونتگاه‌ها و بناهای پیش از تاریخ (مشخصه‌های انسان شناسی تاریخی «ایران زمین») کتاب فرهنگ (ویژه علوم اجتماعی) ش ۱۳، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۷۱.



جمع معلوم می‌دارند که حکومتها تا چه اندازه به امر معماری توجه داشته‌اند.<sup>۱</sup>  
دیاکونوف نوشته است:

«در تخت جمشید که از دوره سلطنت داریوش اقامتگاه پادشاهان بوده، ابنیه به سبک کاخها اهمیت زیادی دارد. کاخهای تخت جمشید بر روی یک سکوی بلند قرار گرفته و با وجود داشتن اشکال مختلف معماری ساختمان واحدی را تشکیل می‌دهند که قدرت و عظمت دولت هخامنشیان را نمایان می‌سازد و از آثار ملتی که مؤسس و موجد هنر و صنعت دوره هخامنشیان بوده است. کلیه این ابنیه به استثنای یکی از آنها که متعلق به دوره اردشیر سوم است، طبق فرمان داریوش و خشایارشا بنا شده و ما می‌توانیم از روی آنها درباره وسعت فعالیت ساختمانی این پادشاهان و سبک معماری دوران شکوه و جلال دولت هخامنشیان قضاوت کنیم.»

در این دوره، معماری ایرانی بر پایه فرهنگ ایرانی و پاره‌ای فرهنگهای منطقه‌ای و قومی و نیز اقتباس از معماریهای اقوام همسایه و هنرهای پیشرفته آسیای غربی، شیوه خاصی را پدید آورد که بیانگر عظمت و بلندی، یعنی دو جنبه اجتماعی - فرهنگی که نشانه‌های آن به گونه دو صفت در اهورمزدا تجلی یافته است.<sup>۲</sup>

هخامنشیان که از هنرها و معماریهای دیگر ملتها برخوردار یافته بودند، از مواد و مصالح سرزمینهای دوردست نیز سود جستند. چنانکه استاد کریم پیرنیا نوشته است:

«شاهنشاهان هخامنشی علاوه بر چوب سرو و کاج که برای پوشش مناسب بوده، چوبهای سخت دیگری را از راههای دور می‌آوردند که به احتمال قوی به مصرف

۱. برای آگاهی بیشتر ر.ک. به: آرتور اهبام پوپ، معماری ایران، پیروزی شکل و رنگ، ترجمه کرامت الله افسر، تهران، یساولی «فرهنگسرا» ۱۳۶۵، و نیز سید محمد تقی مصطفوی، نگاهی به هنر معماری ایران، تهران، سیمانک، ۱۳۴۶.

۲. با بررسی مقالات و کتابهایی که درباره معماری ایران باستان نگارش یافته و نیز با شناخت تحول تاریخی ایران، خاصه در امر دیانت و فرهنگ و در پیوند دادن آن با سبک بناسازی و معماری ایرانی بر ذهن نگارنده چنین برداشتی خطور کرده است.



ساختمان در و پنجره می‌رسیده است. حتی زر و سیم و عاج و مصالح تزئینی دیگر هم در آرایش در و پنجره مصرف زیاد داشته است.

در دروازه تخت جمشید هنوز جای پاشنه و پاشنه‌گرد درها که در سنگ فرو رفته پیداست، و بی‌تردید نشان می‌دهد که این دروازه‌ها نیز درهای سنگی دولته و شاید آهنین و زرکوب و سیمکوب داشته است.<sup>۱</sup>

بر روی هم، هخامنشیان آموخته‌ها و اندوخته‌های هنری و معماری خود را به اعصار پس از خود انتقال داده‌اند و پژوهشگران ایرانی و غیرایرانی با تحلیل عناصر ویژه بناها، این اقتباس‌های و بهره‌گیریها را نشان داده‌اند.<sup>۲</sup>

در دوره سلوکیان معماری یونانی بر معماری ایرانی اثر گذاشت (خاصه معماری کورنتی Corinth). اما اگر معماری کلنیهای سابق یونانی در آسیای مقدم مورد بررسی قرار گیرد، معلوم خواهد شد که معماری ایرانی نیز بر معماری یونانی (از آن میان عمارت اودئون در آتن) اثر نهاده است.<sup>۳</sup>

با روی کار آمدن اشکانیان، معماریهای عصر هخامنشی و آثار یونانی با شیوه‌های محلی درهم آمیخته شدند. دیاکونوف در این مورد بدرستی تشخیص داده و گفته است «در معماری پارتی چندین مکتب و جریان وجود داشته که سنن ساختمانی محلی را پذیرفته بودند.»<sup>۴</sup>

۱. کریم پیرنیا، «در و پنجره در معماری ایران»، مجله باستان‌شناسی و هنر ایران، تهران، وزارت فرهنگ و هنر، بهار ۱۳۴۸ش، ش ۲، ص ۷۵.

۲. برای آگاهی بیشتر فزون بر کتابهای تاریخی عصر باستان ایران: رضا کسایی، «مفهوم معماری در زمره هخامنشیان و یونانیان»، هنر و معماری، سال سوم، تهران، تیر-آذر ۱۳۵۰ش، ص ۷۵.

اکبر تجویدی، «تداوم معماری ایران»، هنر و مردم، تهران، وزارت فرهنگ و هنر، دی ۱۳۵۰ش، دوره دهم، ش ۱۱۱.

پرویز نیلوفری، «نظری اجمالی به معماری ایران در عهد باستان»، هنر و مردم، دوره یازدهم، ش ۱۲۸، تهران، وزارت فرهنگ و هنر، خرداد ۱۳۵۲ش.

۳. دیاکونوف، اشکانیان، ص ۱۱۴. ۴. همان کتاب، ص ۱۲۲.



وی با اینکه در داخل فلات ایران معبد اشکانی ندیده است، اما در جایی دیگر بیان کرده است «معابد پارتها در نسا و تاکسیلا، شهر قدیم پنجاب، و همچنین بناهای معبدی پارتها در شهرهای بین النهرین، مانند آشور، هتره، دورا اوروپوس و اوروک کشف گردیده است. با وجود اختلافات زیادی که در مصالح ساختمانی و جزئیات امور معماری این معابد مشهود است، باید گفت که از لحاظ سبک و شیوه یک جنبه عمومی رعایت شده است.»<sup>۱</sup>

اما در معابد و آتشگاههای درون فلات ایران، از آن میان رباط سفید، داشتن گنبد از ممیزات به شمار رفته است و هرچند این پدیده بسیار ابتدایی به نظر رسیده است، لکن پیش درآمدی برای بناهای گنبددار عصر ساسانی و دوران اسلامی به شمار رفته است.<sup>۲</sup> گچبری عصر اشکانی نیز فزون بر امتیاز چشمگیر، التقاط ذوق ایرانی - یونانی را نشان داده است. چنانکه پژوهشگران بیان کرده اند:

«گچبری زمان اشکانی، با مهارت و زیبایی ساخته شده و نقوش آن با نقشهای ازمنه بعد فرق دارد. در حفریات قصرهای اشکانی در آشور، گچبریهایی که ترکیبی از عناصر ایرانی و یونانی است، دیده شده، بعضی گچبریهای کوه خواجه از بهترین گچبریهای بین النهرین بهتر و قشنگتر است.»<sup>۳</sup>

شهرسازها و سبک معماری اشکانیان در ساختن شهرهای دایره‌ای (فیروزآباد، تخت سلیمان و دارابگرد) نیز از ویژگیهای شهرنشینی و تمدن ایرانی است که در دوره‌های بعد نیز مورد توجه و حتی اقتباس قرار گرفته است.

معماری عصر ساسانی، به گونه ادامه دهنده هنر هخامنشی، با اینکه از جریانهای معماری شرق و غرب جهان آن روزگار طرفی بر بسته بود، اما از اصالت و هویت فراوانی

۱. تاریخ باستان ایران، ص ۳۵۸.

۲. برای آگاهی بیشتر ر. ک. به: آرتور اهبام پوپ، معماری ایران.

۳. کریستن سن، همان، ص ۹۵.



برخوردار گردید، بناهای با اهمیت چون طاق کسری یا ایوان مدائن، کاخ فیروزآباد و سروستان، کاخ شاپور در بیشاپور، ایوان کرخه، طاق بستان و بسیار بناهای گنبددار (گنبدهایی روی چهارستون) دیگر که ایجاد آن از دوره اشکانی آغاز شده بود، در جمع، تحول جدید معماری ایران آن عصر را آشکار کرده‌اند. کاربرد تیرها و قطعات چوبی، ساختن قوسهای دوتیزه (جناغی) و قوسهای نعلی، گچبریها و رنگ آمیزیها، نقاشیها (جانوران چارپا، گلها و باغها و انواع پرندگان، گاه در هم آهنگی با داستانها)، کاشیهای به کار رفته در تیسفون و کاخ شاپور، نوآوریهای معماران دوره ساسانیان را به نمایش گذاشته‌اند.<sup>۱</sup>

شهرهای مدور دوره اشکانی حیات خود را ادامه داده‌اند، اما سبک شهرهای مستطیلی در دوره ساسانی چشمگیرتر گردیده است. پاره‌ای پلها و بندها، اقتباس از معماری رم را به یاد می‌آورد، به همان سان که کف ساختمانهای بزرگ حکومتی و گاه مذهبی یادآور اقتباسهای معماران ایرانی از یونانیان است.

پوپ درباره معماری ساسانیان نظر خاص داد و چنین گفته است:

«یکی از عللی که از این همه بناهای رفیع بناهای عصر ساسانی کمتر چیزی به جا مانده، این است که پس از سده سوم، در ساخت بناها فقط از مصالح نسبتاً پست‌تر استفاده می‌کردند. چنانچه بنایان دوره ساسانی سنگ تراشیده را برای کار خود برمی‌گزیدند. وقفه در سنت ساختمان و طرح سنگی مانع کار آنها می‌شد. از طرف دیگر آنان از تکنیک پیشرفته بنائی با سنگ برخوردار نبودند. بناهای مختصر این دوره معمولاً با سنگهای زمخت و سنگهای بیابانی و یا سنگهایی که تراش مختصر و خشن به آن داده شده بود، ساخته می‌شد. بدین طریق که این نوع سنگها را در بستری از ملاط غلیظ که زود خود را می‌گرفت و سفت می‌شد، قرار می‌دادند. همچنین خشت خام و

۱. برای آگاهی بیشتر ر.ک. به: چارلز ویلکینسون، هنر ایران باستان، ترجمه یوسف مجیدزاده، دانشگاه تهران، ۱۳۵۷، ص ۲۸۷-۳۲۲.



آجر خوب که مصالحی ترد و بی دوام است، مخصوصاً در ناحیهٔ بین‌النهرین در دسترس آنان بود. سطوح بنایی را که از این نوع مصالح می‌ساختند، با گچ اندود می‌کردند و اغلب از تیر چوبی برای انعطاف بیشتر بنا استفاده می‌کردند. گاه گاهی سنگ تراشیده را برای پوشش از اراده‌ها و تزئین یا برای پوشش قسمتهایی که با سنگ ناتراشیده ساخته شده بود، به کار می‌بردند.

بنایان این دوره با منابع محدودی که در اختیار داشتند، با تقاضاهای فوری از طرف سلسلهٔ جدید که احساس می‌کرد باید هرچه زودتر از طریق احداث آثاری جالب وجود خود را بنمایاند، روبرو شدند. با وجود این موانع، چند بنای زیبای چشمگیر به وجود آمد و چند ویرانهٔ عالی امروز موجود است.<sup>۱</sup> اما در باب آموزش در امر سکونت و ساختمان و معماری در ایران باستان، به چند نکته می‌توان اشاره کرد:

نخستین آموزشگر و معلم خانه‌سازی و معماری، طبیعت است که به حکم ویژگیهای خود از یک سو انسان را به غارها و شکافهای کوه فرا خوانده و از سوی دیگر، ابزار و وسایل مقدماتی چون سنگ، چوب و پوشال در اختیار او قرار داده است تا در برابر انواع سختیها و آسیبهای طبیعت سرپناهی برای خود به وجود آورد. در این باب چه بسا از جانوران نیز اقتباسهایی کرده باشد.

آلونکهای ابتدایی از این راه درست شده است و به تحقیق چگونگی آن را فرزندان از پدران خود آموخته‌اند و در مسیر اقتباس از دیگران و ابتکار آن را شکل‌تر و زیباتر کرده، به مرور اولین دهکده‌ها را پدید آورده‌اند و در تطور بناسازی (سکونت، معیشتی و تولیدی) در شرایط متحول اجتماعی و فرهنگی، شهرهای ایرانی به وجود آمده و اندک اندک معماری با تعریفی که از آن داده شد، رشد و توسعه پیدا کرده است.

آموزش معماری فزون بر جنبه‌های ساختمانی، صبغه‌های تزئینی و هنری به دست

آورد که در هریک از این بخشها حرکت تکاملی آن مشهود است.

نظام آموزش در امر سکونت و خانه‌سازی سستی بر اصل پنهان‌آموزی و تعلیمات «راز و رمز» و تلقینات «سینه به سینه» و کارهای عملی، کارایی و تداوم یافته است. تقلید و اقتباس از منطقه‌های گوناگون (درون‌مرزی) و اثرپذیری از معماریهای کهن باستانی چون بین‌النهرین، یونان و روم (برون‌مرزی)، بر پایهٔ همجوشیهای فرهنگی و حفظ هویت‌های منطقه‌ای و اصالت ملی و سرتاسری، دارای نقش سازنده‌ای بوده است و نشانهای آن هم پیش از ورود آریائیها و آغاز دوران تاریخی جامعهٔ بزرگ ایران، و هم در دوره‌های برخورد با یونانیان (= سلوکی‌ها) و به‌مرور در دورهٔ اثرپذیری از رومیها مشهود گردیده است و بی‌تردید در این روند فرهنگی اقوام دیگر نیز از ایرانیها در زمینه‌های گوناگون بناسازی و معماری، بسیار آموخته‌اند.

گفتار دوم: حرفه و صنعت (دست‌بافتها و دست‌ساختها)

با آغاز عصر یکجانشینی ایرانیان و پیدایش نخستین دهکده‌ها، اندک‌اندک حرفه‌ها و پیشه‌هایی توسط صاحبان ذوق و ابتکار در زمینه‌های گوناگون مربوط به زندگی در آن روزگار، پدید آمده است. اصحاب حرفه و صنعتگران در کارگاههای کوچک خود با برخورداری از ابزارهای سنگی، مصنوعات اولیه را ساخته‌اند و با ساختن چرخهایی که با دست چرخانده می‌شد، تحول بزرگی را موجب گردیده‌اند.

هرچه زمان پیش رفته، بر پایهٔ ضرورت‌های اجتماعی - زیستی و زیبایی دوستی، دست ساخته‌های گوناگون انسان به کمال نزدیکتر شده‌است، و نیاز اجتماعی زندگی کردن و ارائه و تبادل اندیشه‌های مختلف هنری و ساخته‌های گوناگون میان آحاد جامعه و کارهای مشترک و پیشرونده، موجب تنوع و تعدد حرفه‌ها و صنعت‌های گوناگون ابتدایی شده است. هربرت جورج ولز نوشته است:

«زندگی اجتماعی ایشان چنان پیشرفت کرده بود که در جامعه، حرفه‌های گوناگون پدید آمده بود؛ کسانی حتی به کار با چوب و چرم و سفالگری و کنده‌کاری پرداخته





بودند، زنان می‌ریسیدند و می‌بافتند و سوزنکاری می‌کردند.<sup>۱</sup>

تمایلات انسان به‌بهرتر زندگی کردن و برخورداری بیشتر از تجملات، و قدرت ابتکار و سازندگی او، در جمع به‌روند توسعه اجتماعی حرفه‌ها و پیشه‌ها سرعت و انتظام بخشیده، و با اجرای برنامه تقسیم کار و ایجاد تخصص در افراد برای انجام پاره‌ای کارها، نظم اجتماعی تاریخ ساخته مشاغل و حرف پدید آمده است.

بر رویهم، پس از پیشرفت بشر از مرحله شکار به مرحله کشاورزی، و تحول در امر دامداری و پرورش احشام، و سپس رسیدن به مرحله صنعتی (بزرگترین حرکت‌های جامعه انسانی) از آن میان صنعت بافندگی، از روی آثار به‌دست آمده می‌توان دریافت که انسان به تکمیل آلات و ادوات خود پرداخته است و دستگاه بافندگی، قرقره، قیچی، سنجاق، سوزن و نظایر آن در یک بخش، و ارابه و چرخ و ابزارهای «سنگین» در بخش‌های دیگر آن قرار دارد. این موجود کوشا سپس با شناخت بیشتر نسبت به گیاهان رنگرزی را هم فراگرفت و به‌رنگ کردن الیاف پرداخت که البته زنان در توسعه این امر نقش فراوان داشته‌اند و باعث تداوم آن در تمام ادوار بوده‌اند، و مردان در زمینه‌های دیگر از خود شایستگی نشان داده‌اند، گویی از همان آغاز در «تقسیم کار» نقش «جنسیت انسان» بی‌تأثیر نبوده است. گوردون چایلد نوشته است:

«... زنان... با ساختن سفال به‌علم شیمی، هنگام رشتن و نخ تابی با فیزیک، و از راه نساجی، با مکانیک آشنا شدند و کشت کتان و پنبه، راه گیاه‌شناسی را به‌روی آنها گشود.»<sup>۲</sup>

با به‌وجود آمدن انواع تخصص‌ها و حرفه‌ها و نیاز جامعه به آنها، بتدریج کارگاه‌ها از خانه‌های مسکونی فاصله گرفتند و در فضاهای گسترده‌تری استقرار یافتند و به‌مرور در دهکده‌ها و شهرک‌ها، محله‌های خاصی برای مشاغل و حرفه‌ها پدیدار شدند و در

۱. هربرت جورج لز، کلیات تاریخ، ترجمه مسعود رجب نیا، تهران، سروش، ۱۳۶۵، ۳۴۴/۱.

۲. گوردون چایلد، سیر تاریخ، ترجمه احمد بهمنش، دانشگاه تهران، ۱۳۴۶، ص ۵۳-۵۴-۵۶.

دوره‌های بعد، هر حرفه‌ای برای خود مکانی مناسبی را به دست آورد.

این امر اجتماعی - تاریخی در اساطیر ایران نیز دارای بازتاب است. فردوسی حکیم سخنسرای ایران در آغاز شاهنامه هنگامی که از جمشید سخن می‌راند، به این مقوله اشاره کرده است.<sup>۱</sup>

با اینکه تفکیک همه حرفه‌ها و نحوه آموزش هر یک از آنها به اسناد و مدارک فراوانتری نیاز دارد، در این باب با انجام تساهل علمی می‌توان به کوتاهی، سخن به میان آورد.

#### ۱- دستبافتها

الف. اعصار کهن - از دوره‌ای که انسان در ایران زمین توانست جانوران را رام و اندک‌اندک اهلی کند، پس از زمانهای دراز که از پوست آنها در حفاظت از سرما برخوردار یافته بود، به‌انگیزه‌ای دیگر (از آن جمله غیرقابل شستشو بودن پوششهای چرمی)، با چیدن پشم گوسفند و موی بز و رشتن و نیز بافتن آنها با الیاف گیاهان، نوع جدیدی از پوشش را برای خود تهیه کرد. یکی از پژوهشگران در همین باب نوشته

شوشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

مجله جامع علوم انسانی

۰۱

کمر بست یکدل پر از پند او  
به رسم کیان بر سرش تاج زر  
همم شهریاری همم مؤبدی  
روان را سوی روشنی ره کنم  
که پوشد هنگام ننگ نبرد  
قصب کرد بر مایه دیبا و خز  
به تار اندرون بود در بافتن  
گرفتند ازو بکسر آموختن  
همان دست ورزان ابا سرکشی  
روانشان همیشه پر اندیشه بود  
سزاوار بگزید و بتمود راه  
ببیند بدانند کم و بیش را

گرانمایه جمشید فرزند او  
برآمد بر آن تخت فرخ پدر  
منک گفت بافره ایزدی  
بدان راز بد دست کوتاه کنم  
دگر پنجه اندیشه جامه کرد  
زکستان و ابریشم و موی قز  
بباموختشان رشتن و تافتن  
چو شد بافته شستن و دوختن  
چهارم که خوانند اهتوخوشی  
کجا کارشان همگان پیشه بود  
از این هر یکی را یکی پایگاه  
که تا هرکس اندازه خویش را

شاهنامه فردوسی، همان متن، ج ۱، ص ۳۹-۴۰.



است:

«قدیمترین مجسمه انسانی که در فلات ایران پیدا شد، مجسمه کوچکی است... لباس این مجسمه منحصر به لنگی است که به کمر خود بسته و معلوم می‌دارد که انسان در ۴۲۰۰ سال قبل از میلاد، دیگر از پوست حیوانات به طور طبیعی استفاده نمی‌کرده، بلکه از پشم، پارچه‌هایی می‌بافته است و آنها را لنگ‌وار، بدون تصرف و برش، بسیار ساده به دور کمر خود می‌پیچیده است.»<sup>۱</sup>

در امر رشتن و بافتن و روند تاریخی - اجتماعی تقسیم کار، زنان در این رشته کارایی بیشتری یافته‌اند<sup>۲</sup> به طوری که در دوره‌های متأخر، هنگام تدفین زنان دوکهای آنان را نیز به گونه نماد علاقه‌مندی و ارزش در قبرهایشان نهاده‌اند.

نشانه‌های این پدیده تولیدی - اجتماعی (دوکهای سنگی و سفالی) را در هشت هزار سال پیش، در غار کمر بند به شهر و در هزاره سوم در تپه حصار دامغان (میله ریسندگی مسی یا مفرغی) یافته‌اند. تهیه پارچه‌های بافته شده را در هزاره پنجم پیش از میلاد و به طور کامل در هزاره چهارم (کارگاههای ریسندگی و بافندگی) در شوش دانسته‌اند و به نظر باستان‌شناسان هنر بافندگی اعم از پارچه، حصیر، سبد و جز آن در سیالک کاشان هم سابقه داشته است. همین پژوهشگران پیشینه زری دوزی به شیوه‌های چشمگیر و تهیه پارچه‌های لطیف را به هزاره چهارم پیش از میلاد رسانده‌اند و معلوم کرده‌اند که ساکنان ایران زمین با برخورداری از عصاره گیاهان و پاره‌ای خاکهای رنگین، جامه‌های خود را به الوان و نقش و نگارهای دلخواه در می‌آوردند.

در دوران کشاورزی، بر پایه زندگی و تقسیم کار طبیعی، زنان با به کار بردن گیاهان، انواع حصیرها و سبدها (برای حمل و نقل و نگاهداری آذوقه) را بافته‌اند. جی کلاک نوشته است:

۱. محمد مشیرپور، تاریخ تحول لباس در ایران، مشهد، زوار، ۱۳۴۵ ش، ص ۱۲.

۲. گوردون چاپلند، سیر تاریخ، ص ۵۴ و ۵۳.



«بافتن سبدها از قدیمترین ایام، در حدود شش هزار سال پیشتر مرسوم بوده است. نوع بین‌النهرین آن متعلق به پنج هزار سال پیش است، اما نوع دیگری از شهاداد که به سه هزار و پانصد سال پیش تعلق دارد، در دست است»<sup>۱</sup> در همین مورد فیلیپ حیّ بیان کرده است:

«انسان در طی تجارب کشاورزی باید زود لزوم انبار کردن و حمل کردن آن قسمت از مواد خوراکی را که نمی‌توانست در مدت معینی مصرف کند، احساس کرده باشد. این ضرورت به احتمال قوی سبب ایجاد مخازن شد که شاید نمونه‌های اولیه آنها به شکل سبدهایی ساخته می‌شد که به طور ساده و ناشیانه از طریق به هم بافتن الیاف نی‌ها یا گیاهان درست می‌شد و سپس گل اندود می‌گشت»<sup>۲</sup> به دنبال این بافندگیها و فراهم آوردن حصیر به عنوان زیرانداز، بافتن نوع دیگر آن به صورت گلیم (متعلق به زندگی چادرنشینی) و به مرور، زین اسب (غیرچرمی) و فرش و قالی نیز در ایران رواج یافته، و قالی بافی به صورت هنر ممتاز در آمده است. ناگفته نماند که ساکنان ایران زمین از هنر همسایگان خود در ریسندگی و بافندگیها استفاده کرده‌اند (خاصه با شناخت کتان و پنبه) و در طی زمان با تکنیکهای جدید و هنر نمایهای نو، فرآورده‌های کم نظیری را در همان زمانها عرضه داشته‌اند.

آریائیان که مهاجرت خود را به ایران زمین آغاز کردند، پیش از ورود به آن، در مورد ریسندگی و بافندگی آگاهی یافته بودند، و در نقاط با تمدن ساکنان کهن، این هنرها را توسعه بیشتری داده‌اند. لباسهای مردم آن روزگار در فصلهای چهارگانه سال متفاوت بوده است. لبه‌دوزی، آستردوزی، زری‌دوزی و گلدوزی را پیش از سلطنت مادها شناخته‌اند. در دوره مادها انواع دستبافتها را رونق داده‌اند و در دوره هخامنشیان آن را به شکوه بی نظیری رسانده‌اند.

۱. پوپ، سیری در صنایع دستی ایران، تهران، بانک ملی ایران، ۱۳۵۵ ش، ص ۳۶۶.  
 ۲. فیلیپ حیّ، شرق نزدیک در تاریخ، ترجمه قمر آریان، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ص ۳۵.



ب. اسطوره بافندگی - امر بافندگی و پوشش در اسطوره‌های ایرانی بازتاب زیاد دارد، از آن میان در شاهنامه فردوسی (داستان کیومرث) بدان اشاره شده است:

سربخت و تختش برآمد به کوه      پلنگینه پوشید خود با گروه  
از او اندر آمد همی پرورش      که پوشیدنی نوید و نوخورش  
در رفتن سیامک (پسر کیومرث) به جنگ با دیو، توصیفی این چنین آمده است:  
سیامک بیامد برهنه تننا      بر آویخت با بود آهرمنا  
همچنین درباره هوشنگ (پسر سیامک) آورده است:

بدان ایزدی جاه و فرکیان      زنخجیر گور و گوزن ژیان  
جدا کرد گاو و خر و گوسفند      بورز آورد آنچه بد سودمند  
ز پویندگان هرچه مویش نکوست      بکشت و بسرشان بر آهیخت پوست  
چو روباه و قاقم چو سنجاب نرم      چهارم سمورست کش موی گرم  
برین گسونه از چرم پویندگان      پوشید بالای گویندگان  
برنجید و گسترد و خورد و سپرد      برفت و بجز نام نیکی مبرد  
و طهمورث دیوبند (پسر هوشنگ) نوشتن را از دیوان آموخت و به دیگران فراداد تا  
اینکه گرانمایه فرزندش جمشید با فره ایزدی به شهریاری رسید. اوست که در امر پوشش  
اندیشه کرد و به زبان فردوسی:

زکتان و ابریشم و موی قز      قصب کرد بر مایه دیبا و خز  
بسیاموختشان رشتن و تافتن      بتار اندرون پود در بافتن  
چو شد بافته شستن و دوختن      گرفتند ازو یکسر آموختن<sup>۱</sup>

ج. اعصار تاریخی - به دنبال التقاط تمدن آریایی و بومی در ایران زمین، در دوره‌هایی که جامعه رنگ و وحدت به خود می‌گرفت و حکومت‌های محلی و قومی در یکدیگر ادغام می‌شدند، در این امر نیز پیشرفتهایی حاصل گردید. در عصر هخامنشی، ایرانیان در بافتن

۱. شاهنامه فردوسی (همان متن)، ج ۱، ص ۲۸-۴۰.



قالی و پارچه‌های گوناگون با حفظ میراث ترقیات دوره مادها و سلسله‌های کوچک شاهی و ویژگیهای محلی و قومی، تحول ایجاد کردند و آن را در برخورداری از رفاه و تجمل حکومتی، به مرحله بسیار شکوهمندی رساندند، و به قول پلین مورخ رومی «قالیچه‌های ایران در رنگهای مختلف به‌بهای گزاف فروخته شده، و زینت‌بخش کاخهای روم بوده است»<sup>۱</sup>

درباره پارچه و شیوه بافتن آن، خاصه پاره‌های ظریف و دوختن پوشاکهای فاخر و پرده‌های الوان و تنوع هریک، گواهیهای بسیار تاریخی موجود است.

تحقیق درباره لباسهای سربازان از روی کاشیهای شوش و نیز نظامیان و حکومتگران ایرانی از روی مجسمه‌های تخت جمشید و بسیاری دیگر از نشانهای مادی موجود، می‌تواند بیانگر پیشرفتهای ریسندگی و بافندگی در آن روزگار باشد. فزون بر آن، تاریخنگاران یونانی و رومی چون هرودت و گزنفون و کتزیاس به‌این امر اشاره کرده‌اند و نیز در کتاب مقدس یهود (استر) آمده است:

«پرده‌ها از کتان سفید و لاجورد با ریسمانهای سفید و ارغوان در حلقه‌های نقره بر سر ستونهای مرمر سفید آویخته»<sup>۲</sup>

از این نوع شواهد در تاریخ ایران باستان فراوان دیده می‌شود. پژوهشگران و هنرشناسان جدید هم با بررسیهای خود بدین واقعیت گواهی داده‌اند و با بیان تحلیل‌گراییانه امر تجارت و پیدا کردن نقش زنان ایرانی در ایجاد چنین آثار گرانبها، و نقش حکومت در پیشبرد تجارت و هنر، سیمای فرهنگی این صنعت دستبافت را روشنتر ساخته‌اند. حتی به‌ابتکارهای ویژه هنرمندان ایرانی در پاره‌ای از زمینه‌های هنری، چون تکه‌دوزی یا کاربردهای رنگ و نگار عنایت کرده‌اند.<sup>۳</sup>

۱. علی سامی، «بافندگی و بافته‌های ایرانی از دوران کهن»، مجله بررسیهای تاریخی، سال پنجم، ش ۳، تهران، ستاد ارتش، مرداد- شهریور ۱۳۴۹ ش.  
 ۲. کتاب استر، ایران، انجمن کتاب مقدس، ۱۱۸۳، باب اول، آیه ۶.  
 ۳. پوپ، سیری در صنایع دستی ایران، ص ۲۷۵.



با اینکه در دوره‌های کهن به بافتن قالی و زیرانداز وقوف یافته بودند، اما در این دوره صنایع دستی گلیم‌بافی و قالی‌بافی به علت آشنایی با گیاهان گوناگون و رنگهای آن تبلور بیشتری یافت. پیدا شدن قالیچه ایرانی در پارزیک، توسط پروفیسور رودنکه S.A. Rodenke در جنوب سبیری، کیفیت بالای این هنر مردمی سرزمین ایران را در آن روزگاران نشان می‌دهد.<sup>۱</sup>

گزنفون بیان کرده است که: «در شهر سارد یک کارگاه قالی‌بافی سلطنتی بود که فرشهای مخصوص و انحصاری برای دربار شاهنشاهی می‌بافته است و بعلاوه فرشها و قالیهای پشم چیده فراوانی در آنجا تهیه و به تمام نقاط صادر می‌گردیده است.»<sup>۲</sup> طرحها و رنگ آمیزی قالیها و قالیچه‌ها نمایشگر ذوق و استعداد هنری مردم زمانهایی بوده است که تداوم فرهنگی - تاریخی آن تا عصر حاضر کشیده شده است. پلوتارک نوشته است:

«نخستین ملتی که در فرشها صور انسان و حیوان و مناظر بدیع طبیعت را نقش انداخت، ایران هخامنشی بود.»<sup>۳</sup>

پس از حمله اسکندر به ایران و برقراری حکومت سلوکیان، با اندک دگرگونی در عصر اشکانیان، صنایع ریسندگی و بافندگی ایرانیان در خط پیشرفت قرار گرفت. پاره‌ای مجسمه‌های آن دوره نشان می‌دهند که از پارچه‌های نرم و لطیف، بویژه ابریشم برای پوشاک استفاده شده است. این امر با داده‌های تاریخی مرتبط با راههای مشهور به ابریشم و تجارت شرق و غرب جهان از آن طریق، که به تحقیق در تاریخ روابط آسیا و اروپا برجسته‌ترین مسیر برخوردها و نقل و انتقالاتهای فرهنگی بوده، اثبات شده است و اشکانیان در زمانهای مناسب از احداث‌کنندگان و حافظان پرتوان این راهها بوده‌اند.

۱. سامی، «بافتندگی و بافته‌های ایرانی از دوران کهن»، ص ۴.

۲. رمان گیرشمن، هنر ایران (در دوران پارتی و ساسانی)، ترجمه بهرام فره‌وشی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۰ ش، ص ۲۶۶.

۳. علی غفاری، تمدن شش هزار ساله ایران باستان، تهران، ۱۳۱۷، ص ۳۱.

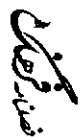


نوغانکاری، تهیه ابریشم، ریسندگی، بافندگی و دوختن پوشاکهای ابریشمی، پیش از برقراری مراوده‌های چین و روم در ایران زمین مرسوم بوده و بر پایه پژوهشهای جدید، مردم این سرزمین (بویژه خراسانیان) از ابداع‌کنندگان آن بوده‌اند و در همین باب داستان مشهور پرچمهای ابریشمین پارتیان در جنگهای ایران و روم از شهرت فراوان برخوردار است. این پارچه، و انواع دیگر فرآورده‌های ابریشمی، به‌گونه‌ی مال‌التجاره از ایران به روم رفته است و زنان رومی پارچه‌های ابریشمی ایران را استعمال کرده‌اند.<sup>۱</sup>

تکه پارچه‌های ابریشمی پیدا شده در سوریه، و چند تکه ملیله‌دوزی و قلاب‌دوزی در مناطق غربی کشور نه تنها روتق این صنعت و گیرایی طرحهای مهرپرستی را در ایرانیان نشان داده، بلکه اثرپذیری هنرمندان و صنعتگران ایرانی را از طرحهای یونانی آشکار می‌نماید.<sup>۲</sup>

از این دوره، ضمن حفاری قبرهای زنان، دوکهای متعدد پیدا شده که به روشنی برداشتهای پیشگفته را (در امر تقسیم کار و علاقه‌مندی زنان به ریسندگی و بافندگی) مدلل می‌سازد. در هنر قالیبافی نیز با اینکه اندک خدشه ایجاد شد، اما نشانهایی در دست است که این صنعت ذوقی نیز به حرکت خود ادامه داده است و هنرمندان با اخذ اثرهایی از همسایگان و اقوام دیگر، زمینه‌ساز هنر ساسانی شده‌اند. باستانشناسان گلیمهای پیدا شده در حوزه‌ی تاریخ Tarim را متعلق به دوره‌ی اشکانیان دانسته‌اند، همچنین در بسیاری از منسوجات و گلیمهای پیدا شده در مصر (متعلق به هزار و ششصد سال پیش) نگارهای عهد اشکانی را باز یافته‌اند.<sup>۳</sup>

در عصر ساسانیان هنر ریسندگی و بافندگی جایگاه ویژه‌ای یافته است و در مسیر فرهنگی دوره‌های ماد، هخامنشی و اشکانی، تکامل پیدا کرده و با برخوردارگی از



۱. حسن پیرنیا، ایران باستان، کتابهای جیبی، ۱۳۴۵، ج ۹، ص ۲۶۹۷-۲۶۹۸.  
 ۲. کام بخش فرد، «آثار و بقایای دهکده‌های پارتی (اشکانی)»، مجله بررسیهای تاریخی، سال دوم شماره ۱- تهران: ستاد ارتش، اردیبهشت ۱۳۴۶ ش، و نیز «صنعت نساجی در ایران»، ایرانشهر، تهران: یونسکو، ۱۹۶۶/۱۳۴۳، ج ۲، ص ۱۷۹۶.  
 ۳. پوپ، سیری در صنایع دستی ایران، ص ۲۷۵.





ابتکارهای اقوام همسایه و تلفیق ذهنی و عملی به شکوفایی رسیده است. از این دوره نمونه‌های فراوانی از کارهای نساجی ایران و پارچه‌های گوناگون، بویژه ابریشمی یافته شده است و هم‌اکنون در موزه‌های جهان نگهداری می‌شود و بررسی متخصصان بر روی آنها، کیفیت پیشرفته این هنر را آشکار ساخته است و روشن گردیده که این پارچه‌ها اغلب توسط بازرگانان مسیحی به اروپا راه یافته و بر پایه همان پژوهشها، در مواردی بسیار، برای پوشش اجساد قدیسان به کار رفته است.<sup>۱</sup>

در این دوره، ابریشم در ایران (شوش، شوشتر، دزفول، گندی شاپور و...) رواج فراوان داشته است و بازرگانان ایران قدرت خود را در انحصار تجارت ابریشم از چین تا روم نشان داده‌اند، و هنرمندان در بافندگیها و تهیه پارچه‌های ابریشمی با نقش و نگارها و منظره‌های طبیعی و شکار و جز آن، ابداعاتی کرده‌اند. گاه پیشرفت صنایع بافندگی و ابریشمکاری ایران به گونه‌ای بوده است که نه تنها ایرانیان و خاصه زنان جامعه را از کاربرد پارچه‌های خارجی بی‌نیاز کرده، بلکه به تولید و تجارت رومیان نیز آسیب زده است، به گونه‌ای که کلیسای بیزانس به ناچار بر آن شده است تا استعمال پارچه‌ها و بافت‌های ابریشمی ایران را ناروا اعلام نماید.<sup>۲</sup>

در بسیاری از شهرهای ایران کارگاههای بافندگی وجود داشت و هریک از آنها با سبکهای گوناگون نوعی خاص پارچه تهیه می‌کردند و هر پارچه‌ای در فصلی به کار می‌رفت.<sup>۳</sup> بافت حریر نیز در این دوره رونق یافته و از مشرق زمین به اروپا راه یافته است.<sup>۴</sup>

گیرشمن بر پایه پژوهشهایی اعتقاد دارد که بافته‌های عصر ساسانی حتی به ژاپن هم

۱. عباس زمانی، تأثیر هنر ساسانی در هنر اسلامی، تهران، وزارت فرهنگ و هنر، ۱۳۵۵، ص ۸-۲۴.

۲. گیرشمن، هنر ایران، ص ۲۲۶.

۳. از آن میان ثعالی در غررالسیر، (نقل از علی سامی) در مقاله «بافندگی و بافته‌های ایرانی از دوران

کهن»، مجله بررسیهای تاریخی، سال پنجم، ش ۳.

۴. جرجی زیدان، تاریخ تمدن اسلام، ترجمه علی جواهر کلام، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۶، ص ۲۷.



صادر شده است.<sup>۱</sup> حفاریهای تورفان و یافته‌های آن نیز نشان داده که دستبافت ایرانی توسط مانویان به آن خطه هم راه یافته است.<sup>۲</sup> هنر زری دوزی که البته به موقعیت دربارها ارتباط داشت، در دوره ساسانیان رایج بوده است. تعریفهایی که مورخان از ایوان مداین و طاق کسری داده‌اند، چگونگی این هنر را روشن کرده است. همچنین تبیینهای مورخان هنری و باستانشناسان، در چگونگی خطوط هندسی زربفتها و قرینه‌سازیهایی آن، پاره‌ای عناصر اندیشه و باورهای مذهبی ایرانیان را آشکار کرده است.<sup>۳</sup>

در این دوره هنر قالیبافی، از حیث نقش، رنگ، زیبایی و استحکام به اوج کمال رسید. فرش چهارفصل مشهور به «بهارستان» و تعریفهایی که مورخان اسلامی (نخستین بار طبری) از آن کرده‌اند، بیانگر این امر است. دربارها و خانه‌های بزرگان نه تنها به قالیهایی ممتاز مفروش بود، بلکه بر دیوارها نیز بهترین قالیها و قالیچه‌ها نصب می‌گردید.<sup>۴</sup>

تاریخنگاران از فرشهای کاخ انوشیروان و خسرو پرویز (در محل تخت طاقدیس) و دیگر شاهان ساسانی مطالبی نگاشته‌اند که گاه جنبه افسانه به خود گرفته است. در آن روزگار با تشویق و ترغیب قدرتهای سیاسی و اقتصادی و خاندانهای برجسته و مالدار و شخصیتهای تجمل‌گرا، بر روی هم صنعت قالیبافی و پارچه‌های ابریشمی و زری دوزی و جز آن رونق پیدا کرده‌اند. خاصه اینکه بهترین هنرمندان جهان نیز گهگاه به مداین و شهرهای بزرگ ایران جذب می‌شدند و ابتکار و سلیقه خود را در اختیار صاحبان کارگاههای ایرانی قرار می‌دادند.

قالیهایی ایران در آن زمان در سراسر امپراتوری روم راه یافته بود. در جنگهای درازمدت ایران و روم گاه قالیهایی زیادی از ایران به غنیمت برده می‌شد، و بسیاری از

۱. هنر ایران، ص ۲۲۹.

۲. کریستن سن، ایران در زمان ساسانیان، ص ۲۲۶-۲۲۷.

۳. لویی واندنبرگ، باستان شناسی ایران باستان، ترجمه عیسی بهنام، دانشگاه تهران ۱۳۴۸، ص ۵.

۴. ۲۲۶-۲۲۷. ایران در زمان ساسانیان، ص ۴۱۹.

مورخان که مفروض بودن کاسخهای رومیان را شرح داده‌اند، از قالیهای ایران یاد کرده‌اند.<sup>۱</sup>

بدین سان روشن است که در کلیه بخشهای ریسندگی و بافندگی، اعم از پارچه‌های معمولی، ابریشمی، زردوزیها و قالیبافیها (به گونه فرش برای نشیمن مردم یا زینتی برای گروههای مرفه و تجمل‌گرای جامعه) در عصر ساسانیان بیش از همه دوره‌های تاریخی توسعه و پیشرفت وجود داشته است.<sup>۲</sup>

## ۲. دست ساختها

الف. اعصار کهن - دستکاری در طبیعت و استفاده از پاره‌ای اشیای طبیعی (سنگهای گوناگون و چوبدستیها و شاخه‌های درختان) به گونه ابزار، در کاربردهای حیاتی و دفاعی، از آغاز زندگی انسان دیده شده و اندک‌اندک پس از کشف آتش، با دستیابی به فلزات تحول شگرفی در جوامع انسانی پدیدار گشته است.

در ایران زمین مس و اشیای مسی (۵۰۰۰ سال ق.م)، کاربرد مس و اولین مراحل فلزکاری (۴۰۰۰ سال ق.م)، ساختن آثار مسی (۳۵۰۰ سال ق.م)، نقره و طلا و سرب (عهد عیلامیان)، اشیاء مفرغی (۳۰۰۰ سال ق.م)، کاربرد فلز آهن (۲۰۰۰ سال ق.م)، وجود معدن طلا و دستیابی به آن (۷۰۰ سال ق.م)، اتصال قطعات سنگ با آهن (عهد هخامنشیان)، آشنایی با مواد نفتی، شیشه و انواع مواد رنگی در همین دوره، مراحل پیشرفت ایرانیان و آشنایی آنان را با طبیعت به منظور دستیابی به آن فراهم آوردند. در همین رابطه، ساخت چرخهای کوزه‌گری (۳۵۰۰ سال ق.م)، بهره‌مندی از چرخهای

۱. م.ا.به آذین، قالی ایران (نگاهی به تاریخ)، تهران ابن سینا، ۱۳۳۴، ص ۱۰.

۲. برای آگاهی بیشتر فزون بر اسناد و منابع یاد شده ر.ک.به: ایدت پرادا، هنر ایران باستان، ترجمه یوسف مجیدزاده، دانشگاه تهران، ۱۳۵۵.

پوپ، شاهکارهای هنر ایران، اقتباس و نگارش پرویز خانلری، تهران، صفی علیشاه، ۱۳۳۸. پوپ، هنر ایران در گذشته و آینده، ترجمه عیسی صدیق، تهران مدرسه عالی خدمات جهانگردی و اطلاعات، ۱۳۵۵.

سامی، تمدن ساسانی، شیراز، چاپخانه موسوی، ۱۳۴۲.

اولیه (۳۰۰۰ سال ق. م)، ایجاد کارگاه سرامیک‌سازی (۳۰۰۰ سال ق. م). انجام لعابکاری روی سفال (۱۱۵۰-۱۱۷۰ ق. م)، همچنین لعابکاری روی قلع (عصر هخامنشیان) و به‌مرور استخراج و گداختن و ریخته‌گری انواع فلزات سرانجام بر پایه ابتکارات ایرانی، ساخته‌های نخستین صنعت و هنر را پدید آوردند، به‌طوری که در دنیای آن روزگار چشمگیر بوده است. سلاحهای دفاعی و تهاجمی مردان چون شمشیر، خنجر و نیزه (که اغلب همراه آنان در گور نهاده می‌شد) یا ابزار و آلات زینتی زنان چون گوشواره، گردن‌بند و دستبند، و ابزار آلات زندگی (تولیدی و خدماتی) یا اشیای مقدس مذهبی مزین به تصاویر حیوانات واقعی یا خیالی، و جز آن نخستین آثار صنعتی به‌شمار رفته‌اند. این پدیدار فرهنگی برحسب شرایط مکانی و منطقه‌ای (لرستان و آذربایجان و...) با یکدیگر متفاوت بوده و سبکهای گوناگون داشته‌اند. در حفاریها و کاوشهای باستانشناسی و توصیف و تشریح یافته‌های باستانی این امر مورد توجه پژوهشگران قرار گرفته است. این سخن به تحقیق، انکار مبادلات فعال فرهنگی و تقلید و اقتباس قومهای ساکن در ایران زمین و آسیای مرکزی و غربی از یکدیگر نیست. چنانچه بسیاری از باستانشناسان با تحقیق در تمدنهای شوش و سیالک و موهنجودارو، آثار این ارتباطات را بازشناسی کرده‌اند و چگونگی تحولات هریک از هنرها و صنایع (دست‌ساختها) را طی سده‌ها و هزاره‌ها (اعصار و عهدهای تاریخی) آشکار ساخته‌اند.

بی‌تردید آریائیا در فرهنگ کوچ‌نشینی خود به مقدمات فنون آغازین رسیده بودند؛ اما پس از مهاجرت و ادغام در تمدن یکجانشینی (روستانشینی و شهرنشینی)، تطور حیاتی و اجتماعی شگرفی یافتند که در تبیین آن مورخان برداشتهایی ارائه کردند.<sup>۱</sup>

در دوره آمیختگیها و ادغامهای اجتماعی - فرهنگی، پیش از همه زمانها، دست‌سازیهای ساکنان ایران زمین رونق پیدا کرد و در عصر توحید تاریخی، با حفظ اصل تنوع هنری، ویژگی آن مشهودتر گردید.



ب. اسطوره دست ساخته‌ها - این امر نیز در اساطیر ایرانی بازتاب یافته و در شاهنامه فردوسی بر بسیاری از پدیده‌های یاد شده اشاره گردیده است، از آن میان در پیدایش آتش و کشف آهن در داستان هوشنگ:

جهاندار هوشنگ با رای و داد  
نخستین یکی گوهر آمد به‌چنگ  
سرمایه کرد آهن آنگون  
برآمد به‌سنگ گران سنگ خرد  
فروغی پدید آمد از هر دو سنگ  
نشد مار کشته ولیکن زراز  
چوبشناخت آهنگری پیشه کرد  
در دامستان جمشید:

زهر انجمن پیشه‌ور گرد کرد  
چهارم که خوانند اهتوخوشی  
کجا کارشان همگان پیشه بود  
روانشان همیشه پراندیشه بود<sup>۱</sup>  
ناگفته نماند که گروه‌های اجتماعی یاد شده در اسطوره‌های کهن که فردوسی به آنها اشاره کرده است، کمابیش در نوشتارهای مذهبی و تاریخی مدون ایران نیز بازتاب تحقیقی داشته‌اند و متون تاریخی و پژوهش‌های جدید روابط این گروه‌ها را با یکدیگر و نقش هریک را جداگانه یا در هماهنگی‌ها، نشان داده‌اند. در نامه تنسرنیز این امر تاریخی آمده است.<sup>۲</sup>

ج. اعصار تاریخی - در روند اجتماعی - تاریخی دوران التقاط، حرکت‌هایی در جامعه

۱. شاهنامه فردوسی، همان متن، ج ۱، ص ۳۳-۴۰.

۲. «مردم در دین چهار اعضا دارند... چهارم را مهنه خوانند و ایشان برزیگران و راعیان و تجار و سایر محترف‌اند»، نامه تنسر به گشنسب، به تصحیح مجتبی مینوی، تهران، خوارزمی، ۱۳۵۴، ص ۵۷.

ایران به لحاظ فرهنگی و تولیدی پدید آمد که در عصر هخامنشیان شکوهمندی آن آشکار شده است. هنرها و صنایع این دوره، هم‌ریشه در تمدن مادی و پارسی (ایرانی) داشته، و هم از استعدادها و ابتکارهای ملل و اقوام تابعه برخوردار حاصل کرده است. بنا به گفته مورخان گذشته (چون پلین) و محققان جدید، قدرت اقتصادی ایران و موقعیت دربارها به گونه‌ای بوده است که هنرمندان جلب و جذب نظامهای فرهنگی - سیاسی ایران شده‌اند و ذوق و قریحه خود را در خدمت کشورگشایان پارسی قرار داده‌اند.<sup>۱</sup>

در صنایع اسلحه‌سازی، زرگری، پارچه بافی، فلزکاری، کاشی‌سازی و حجاری، و ساختن پاره‌ای از اثاث و وسایل حیات خانگی، چون صندلی و تختخواب، قالی و قالیچه و گلدانها و مجسمه‌های زینتی، ایرانیان مهارت نشان داده بودند، اما در پاره‌ای هنرها، چون مجسمه‌های سنگین، تهیه کاغذ و پاپیروس، اشیای شیشه‌ای و الوان و کشتی‌سازی از قومهای لیدی، مصری و فنیقی استفاده کرده‌اند. ضرب سکه طلا و نقره، ساختن الواح طلایی، تهیه مهرها و مجسمه‌های کوچک و همچنین ساختن اشیای زینتی زنان و ارابه و وسایل جنگی و جز آنها، همه نشان دهنده قدرت هنری استادان ایرانی در آن روزگار است.

شهرهای ایران زمین در آن روزگار، با پدید آمدن کارگاههای معتبر (بازارها و راسته‌ها) به صورت مراکز صنعتی مشرق درآمده بودند. با اینکه یونانیان بر این شهرها یورش آوردند و در برابر آنها شهرهای هلنی برپا داشتند، اما این مراکز حیات خود را با رونق روزافزون، پس از پایان دوره سلوکیها، به عصر اشکانیان رساندند. حتی هزاران بازرگان و صنعتگر و پیشه‌ور یونانی به امید دستیابی به زندگی بهتر، در این شهرها سکونت اختیار کردند.<sup>۲</sup>

۱. آلبر شاندرو، کوروش کبیر، ترجمه هادی هدایتی، دانشگاه تهران، ۱۳۳۵، ص ۱۲۱.

۲. دیاکونف، ص ۷-۱۱۳، ۸.

برخورد دو تمدن ایرانی و یونانی موجب تحول در صنعت و تجارت گردید، به طوری که مورخان اروپایی نوشته‌اند: «صنعت و حرفت ایرانیان در عصر اشکانیان با تجارت روم همسری می‌نمود... ایرانیان از رومیها اقسام پارچه و اشیای لوکس (تجملات) می‌خریدند و از ایران فرش و ادویه به روم می‌رفت»<sup>۱</sup>

در صنایع چوبی نیز در این دوره پیشرفتهایی حاصل شد که آوازه آن از آذربایجان به دوره پس از اسلام رسید، به طوری که مسعودی از آن سخن به میان آورده است.<sup>۲</sup> در صنعت میناکاری و ترصیع فلزات، چرمسازی، مهرسازی، سکه‌زنی، سفال‌سازی و لعاب دادن سفال، خمره‌سازی و سبوسازی با پرداخت لعاب، چراغسازی، همچنین مجسمه‌سازی در ابعاد گوناگون پیشرفتهای چشمگیری حاصل شد.

از عصر ساسانیان که هنگامه تاریخی بازگشت به دوران گذشته و پایگیری هنرهای ملی ایران است، آثار فراوان باقی مانده است و هنوز هم پژوهشگران، توصیفها و تبیینهای جدیدی ارائه می‌دهند.

شهرهای ایران در این عصر رونق یافتند و مراکز صنعتی و هنری سابق با توانمندی بیشتر باقی مانده‌اند. کارگاههایی مذهبی در این شهرها به وجود آمده‌اند و در بازارهای شهر، بازرگانان یونانی، رومی، سوری و یهودی به امر تجارت (= صدور دست‌بافتها و دست‌ساختهای ایران به خارج) پرداخته‌اند. در این دوره، بازارها و راسته‌ها و محل کارویست صنعتگران و پیشه‌وران مشخصتر گردیدند و پیشه‌وران گوناگون به داشتن تشکیلات نایل آمدند و هنرمند و صنعتگر به طور نسبی ارزش یافتند. در کتابهای تاریخی نیز به این مسئله اشاره شده است.<sup>۳</sup>

۱. به نقل از: عباس مهرین، کارنامه ایرانیان، تهران، بانک ملی ایران، ۱۳۲۱، ص ۱۹۶.

۲. ابوالحسن علی مسعودی، الثنیه و الاشراف، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۹ ش، ص ۸۳.

۳. برای آگاهی از احوال پیشه‌وران و نقش اجتماعی آنان ر.ک. به: تاریخ ایران، (مؤلفان روسی)، ترجمه کریم کشاورز، تهران مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی، ۱۳۴۹ ش) ص ۹۰-۹۲. کریستن سن، ایران



ظروف گوناگون (بشقابهای طلائی و نقره‌ای) جامهای مرصع، ابزارآلات زینتی با طرحهای بدیع، تولیدات شیشه‌ای، مهرها و سکه‌ها و پوشاک جنگی<sup>۱</sup> و وسایل نظامی که هم‌اکنون در موزه‌های جهان نگهداری می‌شوند، نشان دهنده ذوق و قریحه و پیشرفتهای هنری ایرانیان در آن عصر تاریخی است.

### گفتار سوم. آموزشهای حرفه‌ای

از هزاران سال پیش، انواع کارها و تخصصها در ارتباط با خانه و زندگی خانوادگی و محلی و نظام اجتماعی پدید آمده و در تحول جامعه به صورت حرفه شکل گرفته است. به مرور با ابداعات و نوآوریهای انسانی و گسترش حیات اجتماعی، حرفه‌ها فزونی‌تر شدند، ابزارهای جدید و آلات و ادوات تولیدی و خدماتی روز بروز زیادتر گردیدند، و اندک‌اندک جوانه صنایع و فنون بر درخت مدنیت انسان در جمع نمودار شد. گوردون چایلد در رابطه با زندگی انسان در دوره نوسنگی، نوشته است:

« کلیه صنایع فوق به مهارت فنی احتیاج دارند که تنها به وسیله آموزش و تمرین عملی حصول پذیر می‌باشد، تازه همه این صنایع و فنون جزو حرفه‌ها و هنرهای خانگی محسوب می‌شدند. بنا به فرض ما در عصر نوسنگی هیچ‌گونه تقسیم کار - لااقل بین زن و مرد - وجود نداشته است. و این نظام حتی امروزه هم دیده می‌شود. در میان کشاورزان بیل به دست، زنها معمولاً در مزارع کشت و زرع می‌کنند، کوزه‌گری می‌کنند، ریسندگی و بافندگی هم می‌کنند، مردها از حیوانات مواظبت می‌کنند، به شکار و ماهیگیری

در زمان ساسانیان، ترجمه رشید یاسمی، تهران، ابن سینا، ۱۳۵۱ ش، ص ۱۱۸-۱۱۹.  
 ۱. آمیانوس مارسلینوس (تاریخ، ترجمه به زبان روسی توسط کولاکوفسکی، کیف، ۱۹۰۶) نوشته است: «جوشن پولادین این سواران سراپای آنان را چنان پوشانیده بود که بندهای آن با حرکت بدن کاملاً هماهنگ بود و نقاب آهنین چهره و پوشش سر چنان خوب ساخته شده بود که گویی سراپای وجودشان به آهن و پولاد پرچ شده و تیر تنها از درزهای کوچکی که در برابر دیدگانش تعبیه شده بود، می‌گذشت»، عنایت الله رضا، «سخنی کوتاه پیرامون اوضاع اجتماعی و اقتصادی ایران در روزگار ساسانیان»، مجله بررسیهای تاریخی، سال پنجم، ش ۱۵، ص ۲۰-۲۱. تهران، ستاد ارتش، آذر - دی ۱۳۴۹ ش، ص ۲۰-۲۱.





می‌پردازند و زمین را برای این که قابل کشت شود و بر بسیاری از خطرهای احتمالی (مسمومیت‌های کارگاهی ناشی از استخراج فلزات، ذوب سرب، ساختن کبریت و جز آن) و رموز بهداشتی آگاه می‌شدند. اندک‌اندک، پیشرفت جامعه و پدید آمدن دهکده‌های بزرگ، شهرکها و به‌مرور شهرها، تقسیم‌کار از لحاظ جنس و سن و تخصص و علاقه‌مندی، چشمگیرتر شد و صنعتگران حرفه‌ای و ماهر، با ایجاد کارگاههای گوناگون (معاشی و تعلیمی) پایه‌های آموزشی اداری و اکتسابی را به‌وجود آوردند و به‌شاگردان خود آنچه را که لازم بود، در آغاز به‌گونه تقلید و پس از مدتی به‌گونه تعلیم فرادادند. هرچند استادکار به‌قول گوردون چایلد: «اسرار هنر خویش را که فقط از راه تقلید در دوره اول آموزشهای حرفه‌ای به‌شاگردان خود می‌آموخت، همچنان مکتوم نگاه داشت و خاصیت محافظه‌کاری پیشه‌وران را بالا برد.»<sup>۱</sup>

به هر حال، کارگاههای گوناگون (متعلق به دست‌بافتها و دست‌ساختها) آموزشگاههای صنایع و هنرهای آن روزگار بودند و بی‌تردید در مراتب متعدد (مقدماتی و عالی) کارآموز داشته‌اند. در آموزشها جنبه‌های نظری و عملی وجود داشته است. پاره‌ای از آموزشهای ظریف و دقیق، مثل بافتن قالیهای ابریشمی یا طلاکاری و میناکاری بسیار دشوار و مستلزم تربیت و آمادگی درازمدت بوده است و گاه آموزشهای خاص به‌مقدمات و تعلیمات دیگری نیاز داشت. کارآموز می‌بایست به‌چندین هنر آراسته باشد تا بتواند حرفه موردنظر را به‌خوبی فراگیرد.

در آغاز عصر هخامنشی این کارگاهها که حالت هنرستان داشتند، در بسیاری از شهرهای ایران بنیاد گرفته است و بنا بر نوشته‌های مورخان یونانی، کارگاههای پارچه‌بافی و زری‌دوزی در بسیاری شهرها چشمگیری فراوان داشته‌اند. بدان‌سان که در چند جا یادآوری شده است. زنان در این بخش هنری - تولیدی سهم فراوان داشته‌اند و این امر همه زنان را در گروههای اجتماعی دربر گرفته است، حتی زنان درباری آشنایی با



ریسندگی و بافندگی را نوعی افتخار دانسته‌اند. چنانکه آمده است، «آمیس تریس زن خشایارشا، با اینکه از همان اول کودکی و فراگیری بافندگی، شاید نیازی به آشنایی با آن نداشته ... برای شاه با دست خود پارچه بافته و لباس تهیه کرده بوده است.»<sup>۱</sup> گوردون چایلد در ارتباط با صنایع و حرف آن روزگار اضافه کرده است:

«از تمدن باغداری گرفته تا بافندگی، تنها به‌مدد انباشتن تجارب و کاربرد استنتاجات حاصله میسر گشته است. همگی به‌دانش عملی متکی هستند، بعلاوه کاربرد هر حرفه تماماً به‌وسیلهٔ یک رشته علوم عملی که پیوسته گسترده‌تر می‌شود، تنظیم می‌گردد... بدین ترتیب، فرهنگی وسیع از حرفه‌ها، مثلاً اطلاعات مختصری از گیاه‌شناسی، زمین‌شناسی و شیمی به‌ارث می‌رسد... کلیهٔ این قواعد چه عملی و چه جادویی، بخشی از سنت هر حرفه‌ای را تشکیل می‌دهد. این سنت، با سرمشق و دستورالعمل از پدر به فرزند می‌رسد. دختر به‌مادرش به‌ساختن سفال کمک می‌رساند، بدقت حرکات او را می‌نگرد، از او تقلید می‌کند و همچنین دستور، تذکر و پند شفاهی می‌شنود. علوم عملی زمانهای نوسنگی از طریق آنچه امروزه «شاگردی» می‌نامیم، انتقال یافته است.»<sup>۲</sup>

بدین اعتبار آموزشهای آغازین جنبهٔ تقلیدی داشته است و دختران از مادران و پسران از پدران رموز کار و حرفه‌های خاص را می‌آموختند.

در هر خانه‌ای زنان حرفه‌های ویژه‌ای را می‌آموختند (چون ریسندگی و بافندگی) و با ساختن دستگاههای کوچک ابتدایی و کار کردن با آن و نیز انواع دوکها، در حد نیازمندیهای همان خانه (به‌سان آشپزی و خانه‌رویی) انجام وظیفه می‌کردند. دختران در کنار مادران خود در خانه از کارهای کوچک آغاز کرده و به‌مرور پیش از رسیدن به سن ازدواج، تمام مراحل آن را فرامی‌گرفتند و این امر به‌طور طبیعی همهٔ دختران خانواده را دربر گرفته است.

۱. جلیل ضیاءپور، پوشاک باستانی ایرانیان، تهران، هنرهای زیبای کشور، ص ۸۱

۲. سیر تاریخ، ص ۱۶۷.



شاگردان و آموزندگان حرفه‌های مردانه، نخست به آموزشهای خود (از قبل) اظهار آشنایی و علاقه می‌کردند. آنگاه زیر نظر استادان مشغول کار می‌شدند و به مرور با کسب تجارب (با راهنمایی استاد) در کار خود تسلط و تخصص می‌یافتند.

در عصر اشکانیان، شاید بر پایه نگاهداری از سنتها و فرهنگ ملی، صنایع و حرفه‌ها با انجام اقتباسهای سازنده از یونانیان، تحول و پیشرفت حاصل کردند و در عصر ساسانیان به شکوهمندی رسیدند. در این دوره، برای هر گروه حرفه‌ای یک رئیس (= هو تخشبد) معین شد که زیر نظر وی بازرسانی با وظایف گوناگون قرار داشتند و یک تن استاد (= اندرزبد) نیز در اختیار رئیس صنف، بر کارهای آموزشی از کودکی تا رسیدن به مرحله تخصص نظارت می‌کرد تا آنان را به زبان مؤلف نامه تنسر «به‌تصرف معیشت خود فرو آرا ماند»<sup>۱</sup>

مورخان، ایران ساسانی را دوره شکوفایی هنر و صنعت نامیده‌اند. صنعتگران و صاحبان حرف افزایش یافتند و در هنرهایشان نیز تنوع ایجاد گردید. در پادگانها و لشکرگاه، گروه‌های صنعتگر و پيله‌ور و کارگر به کارهای صنعتی - نظامی می‌پرداختند و بسیاری از شهرها، در صنعت خاصی شهرت می‌یافتند و این امر در دوره‌های بعد از اسلام نیز برقرار ماند. برای مثال، در شهر شوشتر بافندگان ماهر بسیار بوده‌اند و در شهر شوش صنعتگران رومی هنرنمایی می‌کردند و در شهر جندی‌شاپور پارچه‌های ابریشمی و دیبا ممتاز بوده است.

در این شهرها، از آن میان شوش، ترازکده‌هایی وجود داشته است که اعراب آن را «بیت الطراز» نامیده‌اند. این ترازکده‌ها، کارگاه‌های دولتی برای پارچه‌بافی، رنگرزی، قلابدوزی، قیطان‌بافی و زری‌بافی و جز آن بوده و به صورت نوعی هنرستان و هنرکده یا دانشکده فنی حیات خود را تا بعد از اسلام هم رسانده‌اند.<sup>۲</sup> و به قول ابن خلدون: «عرب

۱. نامه تنسر، ص ۶۵-۶۱

۲. اکرم بهرامی، «شهرهای ساسانی»، مجله بررسیهای تاریخی، تهران، ستاد ارتش، خرداد و تیر ۱۳۵۶،

از ملت ایران در کارها یاری جست و صنایع و امور بنایی را از آنان اقتباس کرد و آداب و رسوم شهرنشینی و توانگری و تجمل خواهی آنان را به صنایع و ساختمانهای بلند کشانید، آنوقت، بناهای استوار برافراشتند و کارگاههای صنعتی ایجاد کردند.»<sup>۱</sup>



## حاصل سخن

دانشها، فنون، هنرها و صنایع هر یک با داشتن حد و رسم و زمینه‌ای مشخص، بر روی هم در مجموعه معرفت به هم آمیخته جامعه، حیات یگانه و همجوشی دارند و برخاسته از فرهنگ و باورها و آرمانهایی هستند که از طریق آموزش، از نسلهای گذشته برآمده و به نسلهای آینده انتقال یافته‌اند، و در هر عصری از اوضاع اجتماعی و شرایط زمان تأثیر گرفته و در همین تقابل و کار رفتها تکامل پیدا کرده‌اند.

علوم و دانستیهای انسان منفک از یکدیگر نیستند، گاه در روند تاریخ، علمی بر علم دیگر پیشی می‌گیرد یا به نظر می‌رسد دانشی رو به خاموشی می‌گذارد و چه بسا در سرزمینی یک علم به قهقرا رفته و در سرزمین دیگر، و در زمینه‌هایی نو، معرفت یا صنعت و هنری پیشرفت حاصل کرده است. این امور تاریخی، نشان دهنده این واقعیت است که معرفت انسان نه در بعد نظری (علم) و نه عملی (فن) ناپدید شدنی نیست و در کلیت حیات انسانی و سیر تمدنی، در مکان و زمان تحول پذیرفته و از این رو متعلق به همه جماعت‌های انسانی است.

تاریخ علم با تاریخ تکنولوژی همخوانی دارد، به همان سان که تفکر انسان با کار انسان بیگانه نیست. علوم در هماهنگی با هم رشد یافته‌اند و در فراگرد کمال‌یابی، گاهی علم هنر بوده است و زمانی هنر جنبه علمی پیدا کرده است و تفکیک آنها فقط به منظور شناخت روش‌تر عناصری است که از خلاقیت ذهن انسان در رویارویی با جامعه و فرهنگ و تأثیر و تأثیرات اجتماعی حاصل شده است.

از کهنترین روزگار، مانند بسیاری از جوامع آسیایی، در «ایران زمین» نیز هسته‌های نخستین علم، معرفت، هنر، فن و صنعت دیده شده و با ورود این جامعه وسیع به دوران تمدن و نویسا شدن، اسناد و مدارک فزونی یافته است، به طوری که در عصر هخامنشی چشمگیرتر از گذشته‌ها شده است.

از این زمان علوم و فنون کمابیش «بین‌المللی» شده‌اند و ایران در نگاهداری، توسعه و



ترقی آنها نقش و حوالت مهمی یافته است. حمله مقدونیان، با اینکه در تحول سالم علمی، فنی و هنری ایران خدشه ایجاد کرده است، اما عناصری از فرهنگ و مدنیت یونان و آسیای غربی را آمیخته با فرهنگ ایرانی کرده او خود نیز از آن تأثیر گرفته است، به گونه‌ای که پس از گذر از «دوره پارتیان»، در بستر دیانت و آئین معنوی جامعه با پذیرفتن حرکت‌های علمی، و فرهنگی و هنری سازنده و هدفدار در نظامی پویا، حیات تاریخی ایران را در مدنیت عصر ساسانیان بارورتر ساخته است.

زبان و زبانهای رایج به گونه‌ی عامل اندیشه، و خط و خطها به عنوان حافظ تفکر و دریافت، در پیوند با دانشهای کهن، یگانگی جامعه و تداوم فرهنگی را تضمین کرده‌اند. اما با شناخت پدیدارهای مادی فرهنگ، چون سکونتگاهها، پوشاک و لوازم زندگی، ابزار و آلات تدافعی، هنری و مذهبی (معماریها، دست‌بافتها و دست‌ساختها)، در یک تحلیل علمی و ریشه‌یابی قومی و منطقه‌ای، پیوندهای سالم و بر روال صیوررت تاریخ باستانی ایران آشکار گردیده است و با عنایت به دوره‌های متأخر تاریخی، آثار آن اعصار شکوفای فرهنگی در معماری، علوم، صنایع و هنرهای گوناگون مشهود شده است. به طوری که هیچ دوره‌ای بریده از دوره پیشین و بی‌ارتباط با دوره پسین نمی‌تواند بود، و این استمرار (که در عناصر غیرمادی فرهنگ نیز وجود دارد) مبین خلاقیت آحاد جامعه ایرانی، در پیوند با حیات ملی است.